

به نام خدا

مشروح سخنرانی های همایش جنگ تحمیلی دوم (جنگ ۱۲ روزه): تحلیل حقوقی و پیامدها

مقدمه:

همایش تخصصی و ملی «جنگ تحمیلی دوم (جنگ ۱۲ روزه): تحلیل حقوقی و پیامدها» با حضور جمعی از اساتید برجسته حقوق به میزبانی مرکز تحقیقات و کرسی حقوق بشر، صلح و دموکراسی دانشگاه شهید بهشتی و یونسکو و با همکاری تعدادی از سمن ها از جمله «مرکز پژوهشی حقوق اقلیت ها» روز سه شنبه ۲۶ خرداد برگزار شد، سخنرانان در سه پنل به بررسی دفاع پیش‌دستانه در رویه بین‌المللی، رویکرد حقوق بشردوستانه بین‌المللی به ترور دانشمندان هسته‌ای، حمله به زیرساخت‌های حیاتی از منظر حقوق بشردوستانه بین‌المللی و آثار فراحقوقی جنگ دوازده روزه (روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و...) پرداختند و بر ضرورت مستندسازی و پیگیری قضایی این جنایات تأکید کردند.

مشروح سخنرانی های این همایش به شرح ذیل می باشد :

دکتر مهدی صبوری‌پور، رییس مرکز تحقیقات و کرسی حقوق بشر، صلح و دموکراسی یونسکو دانشگاه شهید بهشتی:

همایش حاضر حول چند محور اساسی سازماندهی شده است که هر یک از این محورها از زوایای مختلف به موضوع تجاوزات نظامی و پیامدهای آن می‌پردازند:

- محور نخست (بحث نظری): تأثیر تجاوزات نظامی بر نگرش عمومی و مفاهیم بنیادینی همچون حقوق بشر، دموکراسی، حاکمیت قانون و آزادی. پرسش این است که این رویدادها، چه تحولی در تلقی جامعه از این ارزش‌ها ایجاد می‌کنند؟
- محور دوم (سازوکارهای مقابله): بررسی این پرسش همیشگی که در مواجهه با این گونه تعرضات، چه سازوکارها و تدابیری در سطح ملی و فراملی وجود دارد و چگونه می‌توان از آنها بهره گرفت؟
- محور سوم (ابعاد فراحقوقی):

جنگ، فراتر از قواعد حقوقی، آثار جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و فرهنگی گسترده‌ای بر جای می‌گذارد؛ از جمله احساس اضطراب جمعی، تغییر در روابط اجتماعی و نوع نگاه به نهادهای مدنی. پرداختن به این ابعاد، یکی از ابتکارات این همایش است.

سه محور حقوقی اصلی همایش عبارتند از :

الف) بحث دفاع مشروع و دفاع پیش‌دستانه : استدلالی که در توجیه تجاوزات نظامی (اعم از جنگ دوازده‌روزه یا جنگ تحمیلی دوم و جنگ رمضان) مطرح شده، دفاع پیش‌دستانه یا دفاع مشروع است. این همایش به طور ویژه به این پرسش می‌پردازد که:

- تعریف دقیق دفاع پیش‌دستانه در حقوق بین‌الملل چیست؟
 - چه نسبتی میان آنچه روی داده و موازین حقوقی احراز دفاع مشروع وجود دارد؟
 - آیا اقدامات انجام‌شده، با معیارهای پذیرفته‌شده‌ی بین‌المللی همخوانی دارد؟
- یکی از پل‌های حقوقی همایش به همین موضوع اختصاص یافته است و بحث صرفاً به جنگ دوازده‌روزه محدود نخواهد بود؛ چرا که همین استدلال‌ها در جنگ‌های بعدی (مانند جنگ رمضان) نیز تکرار می‌شوند.
- ب) ترور هدفمند دانشمندان : شروع جنگ دوازده‌روزه با ترور دانشمندان هسته‌ای توسط رژیم اسرائیل همراه بود. این موضوع از منظر حقوق بشردوستانه و حقوق بین‌الملل، پرسش‌های اساسی را برمی‌انگیزد:

- موضع حقوق بین‌الملل نسبت به ترور هدفمند چیست؟
 - این اقدامات چگونه در چارچوب جنایت‌های جنگی یا نقض حقوق بشر ارزیابی می‌شوند؟
- این محور برای دانشگاه شهید بهشتی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چرا که برخی از اعضای هیأت علمی ارزشمند این دانشگاه، از جمله جناب آقای دکتر عبدالحمید مینوچهر، دکتر محمدمهدی طهرانچی و دکتر سید امیرحسین فقهی، در قالب همین ترورهای هدفمند به شهادت رسیده‌اند. بنابراین، این موضوع در همایش دارای اولویت و حساسیت خاصی است؛ چون دانشگاه شهید بهشتی آسیب دیده خاص این حملات می‌باشد.

ج) حمله به زیرساخت‌های غیرنظامی: اگرچه در جنگ دوازده‌روزه حملات به زیرساخت‌ها کمتر بود، اما در جنگ رمضان، این حملات به مراتب گسترده‌تر و متنوع‌تر بودند. با این حال، حتی در جنگ دوازده‌روزه نیز شاهد حملاتی مانند حمله به تأسیسات ۱۴ پارس جنوبی یا حمله به پالایشگاه فجر جم بودیم.

این محور به بررسی این پرسش‌ها می‌پردازد:

- موضع حقوق بشردوستانه بین‌المللی نسبت به حملات به زیرساخت‌های غیرنظامی چیست؟

- چه تدابیری برای پیشگیری، جلوگیری یا پیگرد این گونه اقدامات وجود دارد؟

نکته مهم آن است که این محورها، اگر یک سال پیش در قالب یک همایش نظری مطرح می‌شدند، صرفاً مباحثی علمی و انتزاعی بودند. اما امروز، تمامی این موضوعات به تجربه‌ی زیسته‌ی ما تبدیل شده‌اند. هر یک از ما، نمونه‌هایی از این وقایع را در ذهن داریم و با علامت‌های سوال مواجهیم. انتظار ما از این همایش آن است که این پرسش‌ها را پاسخ دهد و تصویر روشنی از ابعاد مختلف جنگ و آثار آن در اختیارمان بگذارد.

در این همایش، فراتر از پنل‌های صرفاً حقوقی، تلاش شده است به ابعاد بینارشته‌ای و فراحقوقی جنگ نیز پرداخته شود. جنگ، علاوه بر خسارت‌های مادی، آثار روان‌شناختی و جامعه‌شناختی عمیقی بر جای می‌گذارد که گاه از خسارت‌های مادی هم فراتر می‌روند.

نمونه‌هایی از این آثار عبارتند از:

- احساس اضطراب و ناامنی جمعی

- تغییر در روابط اجتماعی و اعتماد عمومی

- تحول در نگرش به نهادهای مدنی و حاکمیت

بر همین اساس، یکی از محورهای همایش به آثار روان‌شناختی و جامعه‌شناختی جنگ اختصاص یافته است تا تصویری جامع‌تر از پیامدهای جنگ ارائه شود.

با در نظر گرفتن تمامی محورهای یادشده، امید داریم که این همایش بتواند تصویری جامع و چندوجهی از جنگ‌های اخیر و به ویژه جنگ دوازده‌روزه، در عرصه‌های مختلف حقوقی، نظری، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی ترسیم کند. اگرچه محور اصلی گفت‌وگو، جنگ دوازده‌روزه است، اما طبیعی است که بحث‌ها به حملات نظامی بعدی نیز قابل تعمیم باشد.

در پایان، لازم می‌دانم از همه‌ی اساتید محترمی که با روی گشاده دعوت ما را پذیرفتند و در این همایش حضور یافتند، صمیمانه تشکر کنم. همچنین از همکارانم در مجموعه‌ی مرکز تحقیقات و کرسی حقوق بشر که در تمامی مراحل این همایش، گام به گام یاری‌گر بنده بودند، سپاسگزارم. امیدواریم این همایش با موفقیت به پایان برسد و خروجی‌های مکتوب و ارزشمندی از آن به دست آید.

دکتر حسین میرمحمد صادقی، استاد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی با عنوان « از نورنبرگ تا لاهه: در جستجوی عدالت کیفری بین المللی »

بسم الله الرحمن الرحيم. بسیار خرسندم که در این همایش مهم و اساسی در خدمت شما اساتید محترم و دوستان عزیز حضور دارم. ابتدا از مسئولین محترم مرکز و برگزارکنندگان این همایش که با همت والای خود این رویداد ارزشمند را ترتیب دادند، صمیمانه تشکر می‌کنم. همان‌گونه که جناب آقای دکتر صبوری پور اشاره کردند، تنوع موضوعات در پنل‌های مختلف، باعث خواهد شد که شرکت‌کنندگان با دستاوردهای علمی ارزشمندی از این همایش خارج شوند.

موضوعی که بنده برای ارائه انتخاب کرده‌ام، بررسی سیر تحول عدالت کیفری بین‌المللی از نورنبرگ تا لاهه است؛ موضوعی که با توجه به جنگ‌های اخیر و تجاوزات نظامی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

عدالت کیفری بین‌المللی؛ از انتقام تا نهادگرایی: عدالت، همواره دغدغه‌ی اصلی بشریت بوده است. جنایات بین‌المللی از دیرباز در نقاط مختلف جهان رخ داده‌اند، اما واکنش اولیه به این جنایات، عمدتاً به دو شکل بود: یا انتقام (در صورت وجود قدرت) و یا فراموشی (در صورت ناتوانی قربانیان). این رویکرد، نه تنها مانع از تحقق عدالت می‌شد، بلکه زمینه‌ساز تکرار جنایات نیز می‌گشت.

با این حال، کشورها در قوانین داخلی خود، برخی از جنایات (مانند دزدی دریایی و...) را قابل تعقیب در محاکم ملی می‌دانستند. پس از جنگ جهانی اول، محاکمات لایپزیگ نقطه عطفی هرچند ناقص بود؛ چراکه از میان انبوه متهمان، تنها دوازده نفر محاکمه و تعداد بسیار اندکی محکوم شدند. این محاکمات به دلیل مداخلات سیاسی، تأثیر چندانی نداشتند، اما این پیام را مخابره کردند که جنایتکاران جنگی نمی‌توانند به طور کامل بی‌کیفر بمانند.

محاکمات نورنبرگ و توکیو؛ پیروزی عدالت یا عدالت برای طرف پیروز؟: پس از جنگ جهانی دوم، محاکمات نورنبرگ و توکیو تشکیل شدند و به جرائمی چون: جنایات علیه صلح (امروزه: تجاوز ارضی)، جنایات جنگی، جنایات علیه بشریت رسیدگی کردند. با این حال، اشکال اساسی این محاکمات آن بود که دادگاه‌های پیروزمندان بودند. متفقین نیز مرتکب جنایاتی مشابه جنایات آلمان و ژاپن شده بودند؛ از جمله بمباران مناطق مسکونی، بدرفتاری با اسرا و حتی نقش در شعله‌ور کردن جنگ. اما هیچ‌گاه این جنایات در این محاکمات مورد بررسی قرار نگرفت.

تنها پرونده‌ای که از سوی قربانیان (بازماندگان بمباران‌های هیروشیما و ناکازاکی) مطرح شد، یک دعوای حقوقی در دادگاه‌های ژاپن بود که در سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۳ شمسی) به درخواست غرامت منجر شد، اما دادگاه ژاپن به استناد به امضای موافقت‌نامه‌ی تسلیم ژاپن، این دعوای رد کرد.

از دادگاه‌های موردی تا دیوان کیفری بین‌المللی دائمی: پس از جنگ جهانی دوم، انتظار می‌رفت با تشکیل سازمان ملل متحد، بشریت شاهد کاهش اقدامات ضدانسانی باشد، اما برعکس، جنگ‌های منطقه‌ای و بین‌المللی متعددی رخ داد که

قربانیان بیشتری نسبت به خود جنگ جهانی دوم گرفتند. این اوج تنش‌ها و جنایات، دولت‌ها را به سمت ایجاد دیوان کیفری بین‌المللی دائمی سوق داد.

پیش‌درآمد این حرکت، تشکیل دیوان کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق (ICTY) و دیوان کیفری بین‌المللی برای رواندا (ICTR) توسط شورای امنیت بود. این تجارب موفق، زمینه‌ساز ایجاد دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) در لاهه شد؛ نهادهی دائمی که بر چهار جرم بنیادین تمرکز دارد: نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی، جرم تجاوز ارضی

جرم تجاوز ارضی؛ تعریف و مصادیق در جنگ‌های اخیر: بر اساس ماده‌ی ۸ مکرر اساسنامه‌ی رم، جرم تجاوز ارضی عبارت است از: «طراحی، آماده‌سازی، آغاز یا اجرای یک عمل تجاوزکارانه توسط شخصی که به طور مؤثر بر اقدامات سیاسی یا نظامی یک دولت کنترل دارد». نکته‌ی بسیار مهم آن است که تعریف مذکور، حتی طراحی اولیه یک طرح تجاوزکارانه را نیز شامل می‌شود؛ نه صرفاً اجرای آن. مصادیق عمل تجاوزکارانه (بر اساس قطعنامه‌ی ۳۳۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴) عبارتند از:

- حمله به نیروهای مسلح یک کشور
- اشغال (حتی موقت) بنادر یا سرزمین یک کشور
- محاصره‌ی بنادر و سواحل
- حمله به قلمرو زمینی، دریایی یا هوایی یک کشور
- اجازه‌ی یک کشور به کشور دیگر برای استفاده از قلمرو خود برای اقدام تجاوزکارانه علیه کشور ثالث

این بند اخیر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چراکه برخی کشورهای منطقه که به آمریکا اجازه‌ی استفاده از پایگاه‌های خود را برای حمله به ایران دادند، نه تنها معاون در تجاوز، بلکه خود مرتکب عمل تجاوزکارانه محسوب می‌شوند. بنابراین، در پاسخ به این پرسش که آیا این کشورها می‌توانند از ایران به دلیل حملات متقابل به پایگاه‌هایشان درخواست غرامت کنند، باید گفت: خیر، اقدام ایران، دفاع مشروع در برابر تجاوز ارضی بوده و کاملاً موجه است. بسیاری از مصادیق یادشده، در جنگ‌های اخیر به وضوح رخ داده و حتی مقامات آمریکایی (از جمله رئیس‌جمهور اسبق) با افتخار به برخی از آنها (مانند نابودی نیروی دریایی و هوایی ایران، تخریب پل‌ها و...) اعتراف کرده‌اند. این اعترافات خود می‌تواند مستندی برای تحقق جرم تجاوز ارضی باشد.

جنایت علیه بشریت و جنایت جنگی: جنایت علیه بشریت شامل اقداماتی چون قتل، نابودسازی، اخراج، انتقال اجباری جمعیت و سایر اعمال غیرانسانی است که در چارچوب یک حمله‌ی گسترده یا سازمان‌یافته و از سوی یک دولت یا سازمان صورت می‌گیرد. برای مثال، حادثه‌ی تروریستی مدرسه‌ای که منجر به شهادت ده‌ها دانش‌آموز شد، به روشنی می‌تواند در زمره‌ی جنایت علیه بشریت قرار گیرد. در مورد نسل‌کشی، اگرچه در مورد اقدامات اسرائیل در غزه می‌توان ادله‌ی محکمی

برای تحقق نسل‌کشی اقامه کرد، اما در مورد جنایت‌های علیه ایران، تشخیص نسل‌کشی نیازمند بررسی دقیق‌تری است. اما جنایت علیه بشریت به طور قطع بر بسیاری از این اقدامات منطبق است. جنایت جنگی نیز شامل طیف گسترده‌ای از اقدامات است که در بازه‌های مختلف جنگ‌های اخیر رخ داده و قابل احراز است.

سیر تحول عدالت کیفری بین‌المللی از نورنبرگ تا لاهه، نشان‌دهنده‌ی حرکت تدریجی بشر از انتقام و فراموشی به سمت نهادگرایی و مسئولیت‌پذیری است. با این حال، چالش‌های اساسی همچنان باقی است:

- صلاحیت محدود دیوان کیفری بین‌المللی (عدم پذیرش از سوی برخی قدرت‌های جهانی)

- تأثیر مسائل سیاسی بر فرآیندهای قضایی

- دشواری در احراز و اثبات جرائم در سطح بین‌المللی

با این وجود، تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که بی‌کیفری پایانی دارد و وجدان جمعی بشریت، روزی حسابگر جنایتکاران خواهد بود، حتی اگر این حساب‌دهی با تأخیر صورت گیرد. دیوان کیفری بین‌المللی، با وجود همه‌ی کاستی‌ها، گامی بلند در جهت تحقق این آرمان است و باید از ظرفیت‌های آن برای پیگیری جنایات علیه ملت‌ها، از جمله جنایات اخیر علیه ایران، بهره گرفت.

در پایان، بار دیگر از برگزارکنندگان این همایش ارزشمند تشکر کرده و امیدوارم این گونه نشست‌ها، زمینه‌ساز تحقق عدالت و جلوگیری از تکرار فجایع انسانی باشد.

سخنرانی دکتر حسن فرطوسی، دبیرکل کمیسیون ملی یونسکو و عضو هیأت علمی مرکز تحقیقات حقوق بشر، صلح و دموکراسی دانشگاه شهید بهشتی با عنوان «آثار جنگ بر روندهای دموکراسی و حقوق بشر از منظر یونسکو» :

بسیار خرسندم که در این دانشگاه و در جمع شما اساتید گرامی، دانشجویان عزیز و پژوهشگران ارجمند حضور دارم. این همایش، فرصتی مغتنم برای واکاوی ابعاد حقوقی و انسانی جنگ‌های تحمیلی، به ویژه جنگ ۱۲ روزه، از زوایای مختلف است.

سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) به عنوان نهاد تخصصی سازمان ملل، رسالت خود را بر پایه‌ی «ساخت صلح در ذهن انسان‌ها» استوار کرده است. این شعار، نشان‌دهنده‌ی باوری بنیادین است که جنگ‌ها، پیش از آنکه در میدان‌های نبرد رخ دهند، در ذهن و باور انسان‌ها شکل می‌گیرند. از این رو، آموزش، علم و فرهنگ، نه تنها ابزارهای توسعه، بلکه مهم‌ترین سپرهای دفاعی در برابر خشونت و تجاوز هستند.

آثار جنگ بر دموکراسی و حقوق بشر: از منظر یونسکو، جنگ پیامدهای ویرانگری بر روندهای دموکراتیک و حقوق بشر بر جای می‌گذارد که می‌توان آنها را در محورهای زیر دسته‌بندی کرد:

الف) تخریب زیرساخت‌های آموزشی و فرهنگی (نسل‌کشی فرهنگی): در جنگ‌های اخیر، شاهد حملات عمدی به مدارس، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها و مراکز علمی هستیم. این حملات، فراتر از تخریب فیزیکی، به معنای حذف سرمایه‌های انسانی و هویتی یک جامعه است. یونسکو تأکید دارد که حمله به مراکز آموزشی و فرهنگی در زمان مخاصمات، جنایت جنگی محسوب می‌شود و جامعه‌ی بین‌المللی موظف به حفاظت از این زیرساخت‌هاست.

ب) نقض بنیادین حقوق بشر (به ویژه حق آموزش): حق آموزش، یکی از بنیادی‌ترین حقوق بشری است که در زمان جنگ به شدت نقض می‌شود. تعطیلی طولانی‌مدت مدارس، مهاجرت اجباری دانش‌آموزان و اساتید، و تبدیل فضاهای علمی به پناهگاه‌های جنگی، نسل‌هایی را از حق بنیادین خود محروم می‌کند. یونسکو بارها اعلام کرده که حتی در زمان جنگ، آموزش نباید متوقف شود؛ چرا که تنها راه گریز از چرخه‌ی خشونت و بازسازی جوامع، بازگشت به نظام آموزشی پایدار است.

ج) محدودیت آزادی‌های مدنی و گفتمان عمومی: جنگ، فضای گفت‌وگو و نقد را محدود می‌کند. گفتمان‌های نفرت‌آمیز و قومیتی جای بحث‌های علمی و مسالمت‌آمیز را می‌گیرند و در نتیجه، دموکراسی که بر پایه‌ی مشارکت، مدارا و گفت‌وگو استوار است، به شدت آسیب می‌بیند. دانشگاه‌ها و مراکز علمی که باید وجدان بیدار جامعه باشند، در چنین شرایطی، به حاشیه رانده می‌شوند.

د) تأثیرات روان‌شناختی و جامعه‌شناختی بر نسل‌های آینده: جنگ، علاوه بر خسارت‌های مادی، آثار روان‌شناختی عمیقی بر کودکان و نوجوانان بر جای می‌گذارد. این آثار (اضطراب، ترس، از دست دادن اعتماد به نفس جمعی) می‌تواند برای نسل‌ها باقی بماند و روند توسعه‌ی پایدار و دموکراتیک یک جامعه را با اختلال مواجه کند.

نقش یونسکو در پیشگیری و پاسخ‌گویی: یونسکو با اتکا به اسناد بین‌المللی نظیر کنوانسیون ۱۹۵۴ لاهه برای حفاظت از اموال فرهنگی در زمان مخاصمات مسلحانه و نیز قطعنامه‌های شورای امنیت، بر وظایف زیر تأکید دارد:

- پایش و مستندسازی: ثبت و گزارش حملات به زیرساخت‌های آموزشی و فرهنگی برای پیگرد قانونی متخلفان.
- حمایت حقوقی و دیپلماتیک: ایجاد حساسیت در مجامع بین‌المللی نسبت به نقض حقوق بشر در جنگ‌ها.
- بازسازی و احیای نظام‌های آموزشی: اولویت‌دهی به بازگشایی مدارس و دانشگاه‌ها در دوران پساجنگ و حمایت از اساتید و دانشجویان آسیب‌دیده.
- گسترش گفت‌وگوی تمدنی: ترویج همزیستی مسالمت‌آمیز و گفت‌وگو میان فرهنگ‌ها و ملت‌ها به عنوان ابزاری برای پیشگیری از درگیری‌های آینده.

وضعیت ایران؛ چالش‌ها و ضرورت‌ها: ایران با وجود میراث فرهنگی و تمدنی غنی و سرمایه‌های عظیم علمی و انسانی، در سال‌های اخیر با چالش‌های متعددی (از جمله تحریم‌ها و تهدیدات نظامی) مواجه بوده است. این تحریم‌ها، به ویژه در حوزه‌های علمی، آموزشی و فرهنگی، تأثیرات جدی بر روند توسعه‌ی دموکراتیک و تحقق حقوق بنیادین بشر بر جای گذاشته است. با این حال، دانشگاه‌ها و مراکز علمی همچنان باید به عنوان پناهگاه عقلانیت و عدالت ایفای نقش کنند. ما نیازمند یک نهضت علمی و فرهنگی برای:

- مستندسازی دقیق خسارت‌های جنگ به زیرساخت‌های علمی و فرهنگی
- ارسال گزارش‌های شفاف به نهادهای بین‌المللی نظیر یونسکو و سازمان ملل
- ایجاد گفتمان علمی در مورد راه‌های جبران خسارت و احقاق حقوق

جنگ، بزرگ‌ترین دشمن دموکراسی و حقوق بشر است. نه تنها باعث ویرانی زیرساخت‌های فیزیکی می‌شود، بلکه بنیان‌های فکری، فرهنگی و اخلاقی جوامع را نیز نشانه می‌گیرد. یونسکو معتقد است که صلح واقعی تنها زمانی محقق می‌شود که ارزش‌هایی چون عدالت، آزادی، برابری و احترام به تنوع فرهنگی در کانون آموزش و فرهنگ جوامع نهادینه شود. اگرچه مسیر بازسازی خسارت‌های جنگ (اعم از مادی و معنوی) طولانی و دشوار است، اما با تکیه بر علم، عقلانیت و همکاری بین‌المللی، می‌توان از این بحران‌ها عبور کرد و آینده‌ای روشن‌تر برای نسل‌های آینده رقم زد.

امیدوارم این همایش، نقطه‌ی عطفی در تحلیل علمی ابعاد جنگ‌های اخیر باشد و زمینه‌ساز تحقق هرچه بیشتر عدالت، صلح و کرامت انسانی در جامعه‌ی خود و جهان گردد.

پنل اول: دفاع پیش‌دستانه در رویه بین‌المللی

مقدمه دکتر سیما مرادی نسب، عضو هیات علمی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی:

در این پنل به موضوع دفاع پیش‌دستانه در رویه بین‌المللی می‌پردازیم. نقطه آغازین، ماده‌ی ۵۱ منشور ملل متحد است که حق دفاع مشروع را به صورت فردی یا جمعی برای دولت‌هایی که مورد تجاوز نظامی قرار می‌گیرند، به رسمیت شناخته است، مشروط بر اینکه این اقدامات با اهداف و اصول منشور ملل متحد هماهنگ باشد. اما، در سال‌های اخیر با دکترین ایالات متحده آمریکا اجرای حق دفاع مشروع در رفتار دولت‌ها با تغییراتی مواجه شده و به سمت توجیهاتی با عنوان دفاع مشروع پیش‌رفته است. دعوت می‌کنم از جناب آقای دکتر پویا عسکری، دانشیار گروه حقوق بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی که سخنرانی خود را تحت عنوان «اصل منع توسل به زور و حق دفاع مشروع: همگرایی یا هموردی؟» ارایه بفرمایند.

سخنرانی دکتر پوریا عسکری، دانشیار گروه حقوق بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی با عنوان «اصل منع توسل به زور و حق دفاع مشروع: همگرایی یا هموردی؟»

بسیار خرسندم که در این نشست، در محضر شما و در چنین جایگاه علمی، درباره‌ی یکی از بنیادی‌ترین چالش‌های حقوق بین‌الملل سخن بگویم. اجازه دهید پیش از هر چیز، سخنم را با اشاره‌ای به بستر شکل‌گیری این گفت‌وگو آغاز کنم. برنامه‌ی امروز به مناسبت سالگرد جنگ دوازده‌روزه ترتیب یافته است؛ اما ناخواسته، جنگ دیگری نیز از ذهن و خاطر ما می‌گذرد؛ جنگی که دانشگاه شهید بهشتی، در کمال تأسف، یکی از اهداف حملات غیرقانونی در آن بود. از این رو، این موضوع برای ما کاملاً مأنوس و عینی است. ما در شهری، کشوری و جغرافیایی زندگی می‌کنیم که همین نظریه‌هایی که درباره‌اش صحبت می‌کنیم، در آن در عمل به وقوع پیوسته است. شاید یک سال پیش، این مباحث برایمان جنبه‌ای صرفاً نظری داشت؛ اما امروز، متأسفانه، وضعیت به کلی دگرگون شده و شما نیز تجربه‌ی ناخوشایند جنگ را در ذهن و حافظه دارید. این مقدمه را گفتم تا با اجازه‌ی اساتید گرامی، اندکی از عنوان اختصاصی این پنل فراتر بروم و محور سخنم را در قالبی دیگر ارائه کنم.

عنوانی که برای عرایضم برگزیده‌ام، خود گویای تمام پیام من است: اصل منع توسل به زور و حق دفاع مشروع؛ همگرایی یا هموردی؟

همه‌ی ما می‌دانیم که بند ۴ از ماده‌ی ۲ منشور ملل متحد، تهدید به زور یا توسل به زور را در روابط میان دولت‌ها منع کرده است. اما صادقانه، نمی‌توانم مطمئن باشم که آنچه در این بند آمده، در تاریخ بشری قابل تکرار است. ما در حقوق بین‌الملل، در تاریخ و در علم، عادت داریم که هر دستاورد گذشته را اگر تحسین کنیم، معمولاً می‌گوییم که امروز دستیابی به آن بسیار ساده‌تر است. مثلاً اگر بشر روزی شاتلی ساخت که از جو زمین خارج شد، امروز ساخت شاتل برایمان امری عادی است و چندان تعجب‌آور نیست. یا اگر روزی کامپیوترهایی بسیار بزرگ بودند و حافظه‌شان به اندازه‌ی یک فلاپی دیسک بود، اکنون با سرسوزنی که چندین گیگابایت گنجایش دارد، پیشرفت را درک می‌کنیم. اما در مورد اصل منع توسل به زور، باید با تردید گفت که آیا این فرمول همچنان کارآمد است؟

پرسش این است: اگر امروز، در سال ۲۰۲۶، یعنی هشتاد و یک سال پس از تصویب منشور، دوباره دور هم جمع شویم، آیا دولتهایی که در عرصه‌ی بین‌الملل کنشگری می‌کنند، حاضرند ذیل چنین تعهدی را امضا کنند؟ دولتی که شب و روز و ظهر، مدام تهدید به زور می‌کند که "این را می‌گیرم، آن را می‌زنم، این را در هم می‌کوبم" و این، دولتی است که خود در سان‌فرانسیسکو میزبان اجلاسی بود که خروجی‌اش بند ۴ ماده‌ی ۲ شد، آیا امروز حاضر است تعهد قوی تری را درباره منع توسل به زور بپذیرد؟

بگذارید صریح‌تر بگویم: آنچه در ۱۹۴۵ اتفاق افتاد، یک استثنا بود. اینکه دولت‌ها خودشان داوطلبانه به محدودیت تن دادند، پدیده‌ای خارج از عادت تاریخی است. امروز اما، نشانه‌ها حکایت از آن دارد که آن اتفاق عجیب و نادر دارد به نابودی کشیده

می‌شود. اگر نشانه می‌خواهید، ببینید که به جای حقوق بین‌الملل، از «نظم بین‌المللی مبتنی بر قاعده» سخن گفته می‌شود؛ اما قاعده را چه کسی تعیین می‌کند؟ همان کسی که خود را بالاتر از قانون می‌داند! نشانه‌ی دیگر اینکه وزارت دفاع (Pentagon) دیگر وزارت دفاع نیست، بلکه وزارت جنگ است. کسی که این نام را تغییر داد، آشکارا اعلام کرد که نگاهش دفاعی نیست، بلکه تهاجمی است. او با صراحت گفت که قواعد احمقانه‌ی درگیری (Stupid Rules of Engagement) را نمی‌پذیرد و به فرماندهان خود نیز گفته که آن را اجرا نکنند. در پاسخ به پرسش درباره‌ی چرایی حمله به یک ناو ایرانی، گفت: «برای سرگرمی؛ سرگرم‌کننده‌تر بود.» و این را پشت درهای بسته هم نگفته، بلکه در برابر دوربین بیان کرده است.

آیا دولت‌ها در برابر این سوءاستفاده‌ی آشکار از ماده‌ی ۵۱ ساکت می‌مانند؟ آری، سکوت کرده‌اند. حتی در جنگ اخیر، شورای امنیت قطعنامه‌ای علیه ما تصویب کرد و صد و سی کشور از آن حمایت کردند.

به گمان من، امروز در لبه‌ی حساسی از تاریخ حقوق بین‌الملل، روابط بین‌الملل و حتی تاریخ بشریت ایستاده‌ایم. مکانی که ما را آرام‌آرام به سوی دوران پیش از بند ۴-۲ می‌کشاند؛ روزگاری که اصل منع توسل به زور وجود نداشت.

پس با دو گزینه مواجهیم:

گزینه‌ی نخست این است که در دانشگاه، مدام از نقض بند ۴-۲ سخن بگوییم؛ نقضی که همه از آن آگاهند، اما گویی کسی قصد دارد آن را به کلی از میان بردارد. پس بهتر است فاز را عوض کنیم. ماده‌ی ۵۱ که غول بی‌شاخ و دمی از بطری آن خارج شده، باید بار دیگر به بطری بازگردد. اگر تفاسیر تحریف‌آمیز را بپذیریم – تفاسیری چون دفاع پیش‌دستانه، دفاع پیشگیرانه یا دفاع در برابر گروه‌های مسلح غیردولتی – که متأسفانه در برخی ادبیات ما نیز دیده می‌شود، این غول هر روز بزرگ‌تر می‌شود و به تبع آن، اصل منع توسل به زور آب می‌رود. آن‌چنان که باید در لابه‌لای تاریخ بگردیم که آیا این اصل هرگز هسته‌ی مرکزی داشته است یا نه.

گزینه‌ی دوم این است که از آنچه در این دو جنگ بر ما گذشت، درسی بیاموزیم؛ درسی که نشان می‌دهد چگونه بند ۴-۲ دارد با سلام و صلوات به موزه‌ها سپرده می‌شود.

اما چرا بند ۴-۲ تصویب شد؟ دلیل ساده است: دو جنگ جهانی را پشت سر گذاشتیم. چنان ویرانی و خون‌ریزی دیدیم که ترسیدیم و گفتیم باید جلوی این فاجعه گرفته شود. قرار شد که اختلافات را به روش‌های مسالمت‌آمیز حل کنیم. بنابراین، اگر یک بار توانستیم به این اصل برسیم، می‌توانیم بار دیگر نیز به آن دست یابیم. اما مسیر آن، چیزی نیست جز مقاومت در برابر عادی‌سازی زورگویی؛ همان مسیری که هر روز، کسی برمی‌خیزد و می‌گوید: «گرینلند را می‌خواهم؛ نمی‌دهی، می‌زنم»، یا «قواعد احمقانه‌ی درگیری را نمی‌پذیرم، مین می‌گذارم». وقتی این قواعد نادیده گرفته شوند، جز بازگشت به وحشت و سرانجام، ترس از جنگ، چیزی باقی نمی‌ماند؛ و شاید آن ترس، دوباره ما را به سوی عقلانیت و تعهد به منع توسل به زور بازگرداند. از شکیبایی شما سپاسگزارم.

سخنرانی دکتر سیدهادی محمودی، دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی با عنوان «هدف قرار دادن پایگاه های نظامی مستقر در کشورهای ثالث در مقام دفاع مشروع»:

نخست، در خصوص جنگ دوازده روزه ای که برخی آن را «جنگ اول» می نامند - اگر جنگ هشت ساله را جنگ اول تلقی نکنیم - باید گفت که دامنه و تلفات این جنگ، به مراتب محدودتر از جنگ رمضان یا جنگ چهل روزه بود. اما اگر قیاسی با جنگ های جهانی اول و دوم داشته باشیم، مورخان بر این باورند که جنگ اول از حیث اهمیت تاریخی، تغییر نقشه ی اروپا و ورود به دنیای مدرن، تأثیری بنیادین تر داشت، هرچند تلفات آن به دلیل فناوری محدودتر و کمتر از ج ج دوم بود.

در مقایسه، جنگ دوازده روزه نیز چنین است. هرچند دامنه اش محدود بود، اما برای نسلی که هرگز تجربه ی جنگ را در ایران نداشته، اتفاقی عجیب و شوک آور بود؛ به ویژه در مقایسه با جنگ رمضان، که پیامدها و آثار روانی و ژئوپلیتیکی بسیار شدیدتری بر جای گذاشت. یکی از مهم ترین این پیامدها، امتداد این جنگ بود؛ به گونه ای که بسیاری آن را مقدمه ای برای جنگ رمضان تلقی کردند.

نکته ی دیگر اینکه، همان طور که جناب دکتر عسگری به جنگ های جهانی اشاره فرمودند، جنگ اول جهانی حدود ۲۸ تا ۳۰ کشور و جنگ دوم حدود ۶۰ کشور را درگیر کرد. حال اگر بخواهیم به سرعت برآورد کنیم که جنگ اخیر (جنگ رمضان) چند کشور را به طور مستقیم یا غیرمستقیم درگیر کرد، فهرست طولانی همانند جنگ جهانی زیر به ذهن می رسد:

ایران، ایالات متحده آمریکا، اسرائیل، لبنان، یمن، عراق، قطر، بحرین، کویت، اردن، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، آلمان، فرانسه، انگلستان و پرتغال. شما عزیزان نیز می توانید بر این فهرست بیفزایید.

این مقدمه را از آن جهت گفتم که نشان دهم جنگ اخیر، با همه ی محدودیت دامنه اش، ما را در لبه ی پرتگاهی قرار داده که یادآور روزگار پیش از بند ۴ ماده ی ۲ منشور ملل متحد است؛ و این، درست همان نقطه ی عزیمت سخن اصلی من خواهد بود.

طرح پرسش بنیادین: حال پرسش اساسی این است: آیا در این جنگ، توسل به زور قانونی بوده است یا نه؟ بند ۴ ماده ی ۲ منشور را چگونه تفسیر می کنیم؟ ماده ی ۵۱ را چگونه می فهمیم؟ حمله ی مسلحانه در چه مواردی رخ می دهد؟

پیش فرض ما باید این باشد که با توجه به حملات فوری (یا همان اسفندماه) از سوی ایالات متحده، و حملات ۲۳ خرداد از سوی اسرائیل و سپس آمریکا، ما با مصادیق بارز نقض بند ۴ ماده ی ۲ مواجهیم. این پیش فرض برای گام بعدی ضروری است؛ یعنی بررسی واکنش های جمهوری اسلامی ایران.

تفکیک «حق بر جنگ» از «حقوق در جنگ»: نکته ای بسیار مهم: این که شما در جریان درگیری ها چگونه به قواعد عمل می کنید یا از آن تبعیت می کنید، موضوع حقوق در جنگ (*jus in bello*) است. بنابراین، ممکن است شما متجاوز

باشید که قواعد درگیری را به خوبی رعایت می‌کند، یا مدافعی باشید که این قواعد را زیر پا می‌گذارد. به عبارت روشن‌تر، ممکن است *jus ad bellum* (حق توسل به زور) به شما اجازه دهد، اما *jus in bello* (حقوق بشردوستانه) اجازه ندهد. خوشا به سعادت دولتی که در هر دو موفق باشد.

اما تجربه‌ی هر دو جنگ – هم جنگ دوازده‌روزه و هم جنگ چهل‌روزه – نشان می‌دهد که هم در *jus ad bellum* مشکل وجود دارد و هم در *jus in bello*.

نقش پایگاه‌های نظامی آمریکا: در جنگ دوازده‌روزه، همان‌طور که می‌دانیم، ایالات متحده در انتهای جنگ وارد صحنه شد. درست مانند قهرمانان یا سوپرمن که به عنوان ناجی می‌آید تا کار را تمام کند. واکنش ایران حمله به پایگاه هوایی اَلْعَدید در قطر بود؛ یکی از بهترین پایگاه‌های آمریکا. در جنگ چهل‌روزه، نرخ پاسخ‌های ایران به مراتب بالاتر رفت.

این امکان به خاطر فاصله‌ی هزاران کیلومتری میان دو قلمرو، برای ایران فراهم نیست که خاک خود متجاوز را هدف قرار دهد. اما ایالات متحده به مثابه‌ی همان سوپرمن، برداشتی خاص از خود دارد. این برداشت ریشه در مکتبی آمریکایی دارد؛ همان مکتبی که خود را نجات‌یافته از استعمار انگلستان و مبتنی بر لیبرال دموکراسی و قانون‌اساسی می‌داند. اولین کشوری که معنای واقعی قانون‌اساسی مبتنی بر اراده‌ی مردم را طراحی کرد، حالا فکر می‌کند که باید به بقیه کمک کند و آن‌ها را هم نجات دهد! این، ذهنیت ظاهری پشت ماهیت قدرت است. اما ماهیت قدرت، هیچ‌گاه با این ظاهرها سروکار ندارد.

آمریکا در نیمکره‌ی دیگر دنیا، تا حد زیادی از جنگ‌های جهانی اول و دوم مصون ماند؛ جز پرل هاربر در هاوایی، هیچ جای دیگر آمریکا آسیب ندید. کمک‌های اقتصادی اش به اروپا در قالب طرح مارشال – که به قول معروف، نمک‌گیر کردن اروپا بود – سبب شد که آمریکا در همه‌جا دخالت کند و شبکه‌ای از پایگاه‌ها را ایجاد نماید؛ حدود هشتصد پایگاه در بیش از هشتاد کشور. معنایش این است که آمریکا جزو معدود کشورهایی است که می‌تواند در هر نقطه‌ای از جهان جنگ راه بیندازد و به قول معروف، «نظم» را برقرار کند.

وضعیت حقوقی پایگاه‌های آمریکا: پایگاه‌ها فقط مخصوص خاورمیانه نیستند؛ در آلمان، اروپا، شرق آسیا و همه‌جا حضور دارند. اصطلاحات مختلفی برای آن‌ها به کار می‌رود: *Camp, Facility, Base*، کمپ که حالت موقتی دارد، اما «فسیلیتی» به معنای عام‌تر خود پایگاه است. این پایگاه‌ها، چه دریایی و چه هوایی، در جنگ‌هایی که آمریکا نقش دارد، استفاده می‌شوند.

در جنگ اخیر، تجربه‌ی مهمی در بحرین رخ داد. بحرین نسبت به سایر کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس وضعیت خاص‌تری دارد؛ به‌نظر می‌رسد در میان کشورهای عربی، تنها «متحد غیرناتویی» آمریکا باشد؛ یعنی چیزی فراتر از یک همکار. تا حدی که می‌توان گفت قواعد ناتو در مورد آن اعمال می‌شود. پایگاه‌هایی چون پایگاه هوایی محرق و مقر ناوگان پنجم دریایی در بحرین قرار دارند.

در خود اسرائیل نیز پایگاه راداری دیمونا وجود دارد. در اردن، پایگاه هوایی السلطی. در کویت، پایگاه هوایی علی الصالح، کمپ عریفجان. در عمان، پایگاه راسُ المسیره. در قطر، پایگاه هوایی العدید. در عربستان، پایگاه سلطان. در ترکیه نیز پایگاه‌هایی دارد که در این جنگ استفاده‌ی چندانی نشد. ضمن اینکه در آلمان و در سرزمین‌های فرادریایی – البته به جز چاگوس که وضعیت دیگری دارد – پایگاه هوایی انگلستان در «دیگو گارسیا» نیز در این جنگ به‌طور مشخص مورد استفاده قرار گرفت.

چارچوب حقوقی حاکم بر پایگاه‌ها: وضعیت حقوقی این پایگاه‌ها، نوعاً مبتنی بر دو مدل توافقنامه است:

۱. توافقنامه‌ی دفاعی همکاری که ناظر بر همکاری میان کشور میزبان و کشور مهمان (کشوری که پایگاه را اداره می‌کند) است.

۲. توافقنامه‌ی وضعیت نیروها (*Status of Forces Agreement*) یا به اختصار SOFA این توافقنامه‌ها معمولاً مدیریت امور مربوط به پرسنل نظامی، مسئله‌ی مزایا و مسئولیت‌ها، صلاحیت‌ها و تعیین حدود صلاحیت کیفری دولت مهمان و دولت میزبان را تنظیم می‌کنند.

نکته‌ی بسیار مهم این است که در هیچ‌یک از این توافقنامه‌ها – که من نمونه‌هایی از آن‌ها را دیده‌ام – قید نشده که پایگاه، بخشی از سرزمین کشور مهمان محسوب می‌شود. برعکس، استدلال دولت مربوطه (خواه آلمان باشد یا هر کشور دیگر) بر این است که حاکمیت کامل بر آن منطقه را دارد. این که گاهی می‌شنویم سفارت‌خانه‌ها بخشی از سرزمین کشور متبوع هستند، یک غلط مصطلح است؛ نظریه‌ای قدیمی و کلاسیک که اسناد جدید آن را نمی‌پذیرند. به طریق اولی، در مورد پایگاه‌ها نیز چنین نیست.

حتی توافقنامه‌ی آمریکا با کوبا در مورد گوانتانامو، که یک توافقنامه‌ی اجاره‌ی سرزمین است، صراحتاً می‌گوید که حاکمیت نهایی در دست کوبا باقی می‌ماند. این توافقنامه چنان مهم است که حتی کاسترو هم نتوانست جلوی آن را بگیرد.

ایران و پایگاه‌های مورد استفاده در حملات: حال، این حملات از همین پایگاه‌ها صورت گرفته است. اگر پیش‌فرض ما این باشد که مبدأ تجاوز، این پایگاه‌ها هستند، دو یا سه بحث می‌تواند مطرح شود:

بحث اول: ما اصلاً به جنگ کاری نداریم. می‌توانیم در چارچوب قواعد مسئولیت بین‌المللی (طرح ۲۰۱۱ کمیسیون حقوق بین‌الملل) – که دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه‌ی صربستان آن را «عادلانه و عرفی» دانسته است – بحث کنیم. این طرح یک معاهده نیست، اما می‌توان به آن استناد کرد. ماده‌ی ۱۶ این طرح، درباره‌ی «کمک و مساعدت» به دولتی که مرتکب عمل متخلفانه می‌شود (*aiding and abetting*)، مسئولیت اشتراکی تعریف می‌کند. اگر کشوری که پایگاه را در اختیار دارد، آگاهانه به تجاوز کمک کند، خود مستقلاً مسئول است؛ چون بند ۴ ماده‌ی ۲ برای همه‌ی کشورهای عضو ملل متحد تکلیف‌آور است.

حال دولت ایران چه می‌تواند بکند؟ می‌تواند به کشورهای درگیر نامه بنویسد و بخواهد که این کار را متوقف کنند. می‌تواند تضمین بخواهد که تکرار نشود. اما پایگاه که چیزی نیست که بتوان آن را جمع کرد و برد؛ میلیاردها دلار در آن سرمایه‌گذاری شده است. می‌تواند تقاضای جبران خسارت کند یا طرح دعوا نماید. این‌ها حالت‌های مختلفی است که می‌توان در این چارچوب بررسی کرد.

اما اقدام متقابل (مقابله به مثل) در اینجا با مشکل مواجه است. طرح مسئولیت می‌گوید اقدام متقابل نمی‌تواند نظامی باشد. یعنی شما نمی‌توانید در پاسخ به اقدام نظامی، اقدام نظامی تلافی‌جویانه انجام دهید. (هرچند تلافی‌جویانه از نظر حقوقی تفاوت‌هایی دارد، اما متن فعلی این را می‌گوید.) اقدام متقابل، باید به گونه‌ای باشد که تا توقف عمل متخلفانه توسط طرف مقابل، ادامه یابد. این در چارچوب طرح مسئولیت است.

چالش اصلی: تفکیک پایگاه از کشور میزبان در زمان جنگ: اما ما در زمان جنگ هستیم. قاعده‌ی خاص قاعده‌ی عام را کنار می‌زند. *Lex specialis derogat legi generali* از این منظر، باید دید واکنش نظامی ایران از نظر حقوقی درست بوده است یا نه.

از اظهارات ایران چنین برمی‌آید که انگار خواسته است تفکیکی قائل شود: «من به شما کاری ندارم، به پایگاه‌های آمریکا کاری دارم.» نمی‌دانم این تفکیک از نظر حقوقی و سیاسی - یا مصلحتی - چقدر حساب شده بوده، ولی مشکل اینجاست که این تفکیک از نظر حقوقی بسیار دشوار است. کشورهای عربی نیز پاسخ‌های ایران را به خودشان گرفتند و در نامه‌هایشان به شورای امنیت، چنین نوشتند که «به ما حمله شده است.»

بررسی *jus ad bellum* (حق توسل به زور) ایران: اما در بررسی حق توسل به زور (*jus ad bellum*)، قضیه روشن‌تر است. ما قطعنامه‌ی تعریف تجاوز (مجمع عمومی، ۱۹۷۴) را داریم که بند «الف» از ماده‌ی ۳، به صراحت مصادیق تجاوز را برمی‌شمارد. این قطعنامه اگرچه سند الزام‌آوری نیست، اما در قضیه‌ی نیکاراگوئه، دیوان بین‌المللی دادگستری به برخی از بندهای آن به عنوان بازتاب حقوق بین‌الملل عرفی استناد کرده است. بنابراین، با توجه به حملات صورت گرفته از پایگاه‌های مذکور، به نظر می‌رسد که اقدام ایران در چارچوب *jus ad bellum* قابل توجیه باشد، هرچند در تفکیک پایگاه از کشور میزبان، چالش‌های حقوقی جدی وجود دارد که باید به دقت بررسی شود.

پنل دوم: رویکرد حقوق بشردوستانه به ترور دانشمندان هسته‌ای

دکتر رضا فروتن، مدیر کارگروه دسترسی به عدالت و توانمندسازی حقوقی در کرسی حقوق بشر:

در ابتدا، لازم می‌دانم از زحمت و حضور ارزشمند جناب آقای دکتر سیدعلی کاظمی، ریاست محترم پژوهشگاه قوه قضائیه، و همچنین جناب آقای دکتر آزادگان، استاد ارجمند فلسفه علم در دانشگاه صنعتی شریف، صمیمانه سپاسگزاری کنم.

خوشحالم که در این پنل دوم با عنوان «بررسی ابعاد حقوقی و اخلاقی ترور دانشمندان هسته‌ای» در خدمت شما عزیزان هستیم.

اجازه دهید پیش از ورود به بحث اصلی، چند مقدمه‌ی عمومی و زمینه‌ای را خدمتتان عرض کنم. نه به‌عنوان یک نتیجه‌گیری نهایی و نه با قصد ورود به جزئیات فنی، بلکه برای ایجاد یک نگاه کلی و ارتباط مناسب میان مناسبت‌های مختلفی که امروز گرد هم آمده‌ایم تا درباره‌شان بیندیشیم.

پیوند میان مناسبت‌ها؛ از یک سو، امروز در سالگرد جنگ دوازده‌روزه (یا جنگ دوم تحمیلی) قرار داریم که محور اصلی همایش ماست. از سوی دیگر، پنل دوم ما به موضوع ترور دانشمندان هسته‌ای اختصاص دارد. اتفاقاً این ایام با شروع ماه محرم الحرام و ایام سوگواری حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام مصادف شده است؛ شبی که با نام و یاد حضرت مسلم بن عقیل و حضرت هانی بن عروه گره خورده است. همه‌ی ما می‌دانیم که واقعه‌ی شهادت حضرت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه، اگر نگوییم به‌طور کامل مصداق ترور است، اما بی‌گمان یک نوع مهمان‌کشی و رفتار ناجوانمردانه با افرادی بود که در امان و مهمان بودند. این تناظر تاریخی، ما را به تأمل در باب پدیده‌ای به‌نام «ترور» وامی‌دارد. در قضیه‌ی کربلا، ما با پدیده‌ی مهمان‌کشی مواجهیم؛ و در ترورهای اخیر، مثل ترور شهید اسماعیل هنیه در تهران توسط رژیم اسرائیل، نیز شاهد نوعی بی‌حرمتی به مهمان و نقض اصول پذیرش و امنیت دیپلماتیک هستیم. هرچند این ترورها توسط رژیم صهیونیستی انجام شده و توسط میزبان انجام نشده است، اما آنچه اهمیت دارد، واکنش ما، کنش قضایی مناسب و بازدارندگی مؤثر در برابر این جنایت‌هاست. اگر واکنش مطلوب، پاسخگویی حقوقی و قضایی شایسته، و دیپلماسی فعال در عرصه‌های بین‌المللی صورت نگیرد، طبیعی است که ابعاد ترور روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شود و فجایع بزرگ‌تری در انتظار ما خواهد بود.

لزوم رویکرد فراتر از حقوق صرف: اگر ما در بحث ترور، صرفاً به جنبه‌های حقوقی بسنده کنیم و به ابعاد اخلاقی و وجدانی آن نپردازیم، راهبرد بازدارندگی مؤثری نخواهیم یافت. در تاریخ اسلام نیز اگر پس از شهادت حضرت مسلم بن عقیل، واکنشی متناسب با آن ترور و مهمان‌کشی صورت می‌گرفت، شاید فاجعه‌ی کربلا به آن شکل رخ نمی‌داد.

بنابراین، وقتی ما با ترور به‌صورت عادی و معمولی رفتار می‌کنیم و صرفاً به صدور بیانیه‌ها و محکومیت‌های دیپلماتیک بسنده می‌نماییم، عملاً دچار ناکارآمدی در رویه‌ی قضایی و دیپلماتیک خود شده‌ایم. طبیعتاً در چنین شرایطی، فجایع و جنایت‌های بزرگ‌تری را شاهد خواهیم بود. از همین‌رو، از اساتید محترم سپاسگزارم که پذیرفتند در این نشست درباره‌ی نقش محاکم داخلی در تضمین حقوق قربانیان ترور و همچنین بازدارندگی در برابر ترور دانشمندان هسته‌ای صحبت کنند. امیدوارم که این مباحث بتواند به تقویت بازدارندگی قضایی و دیپلماتیک کشورمان کمک کند و زمینه‌سازی لازم برای پاسخ‌های مؤثر و هوشمندانه در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی فراهم آید.

تفکیک قواعد در جنگ (نظامیان از غیرنظامیان): در جنگ‌های اخیر نیز ما شاهد کاستی‌های جدی در رعایت اصول اساسی حقوق بشردوستانه، به‌ویژه اصل تفکیک بودیم. در جنگ دوازده‌روزه و همچنین در درگیری‌های اخیر، متأسفانه شاهد بودیم که به‌سادگی از اصل تفکیک میان نظامیان و غیرنظامیان و همچنین تفکیک اهداف نظامی از اماکن غیرنظامی غفلت شد.

پرسش اساسی این است: آیا صرفاً به این دلیل که یک مکان، محل سکونت یک فرد نظامی یا متخصص هسته‌ای است، می‌توان آن را هدف مشروع حملات نظامی تلقی کرد؟ به‌ویژه وقتی این مکان‌ها مسکونی بوده و خانواده‌ها و همسایگان غیرنظامی نیز در آن حضور دارند و خسارت‌های جانی و مالی فراوانی متوجه آن‌ها می‌شود. همچنین باید توجه داشت که خود شخص نظامی یا متخصص، در زمانی که مشارکت مستقیم در عملیات نظامی دارد، با زمانی که به امور غیرنظامی می‌پردازد، از نظر حقوق بشردوستانه تفاوت دارد. این نکته‌ای است که در رویه‌ی بین‌المللی و درک افکار عمومی، جای تأمل و بررسی دقیق دارد. من این مطالب را صرفاً برای ایجاد زمینه و تنوع در مباحث پنل دوم عرض کردم، تا بتوانیم با نگاهی جامع‌تر و بینارشته‌ای، به ابعاد حقوقی، اخلاقی و سیاسی ترور و جنگ بپردازیم. امیدوارم پنل‌های بعدی نیز با چنین رویکردی ادامه یابد و به نتایج عملی و بازدارنده‌ای دست یابیم.

سخنرانی دکتر سیدعلی کاظمی، رییس پژوهشگاه قوه قضائیه با عنوان «نقش محاکم ایران در تضمین حقوق قربانیان تروریسم: با تأکید بر پرونده‌های ترور دانشمندان هسته‌ای»:

در ابتدا، ادای احترام می‌کنم به شهدای عزیز علم و امنیت کشور، دانشمندان شهیدی که عکس‌هایشان را در این همایش می‌بینیم، و همچنین به دانشگاه شهید بهشتی که میزبان این رویداد است. موضوع سخن من، حمایت قضایی از قربانیان ترور است؛ موضوعی که بسیار مهم و حیاتی است، اما متأسفانه آن‌چنان که باید و شاید، در اسناد بین‌المللی و قوانین داخلی مورد توجه قرار نگرفته است.

گفته می‌شود که اگر از قربانیان تروریسم حمایت می‌کنید، باید جلوی ترور و تروریسم را نیز بگیرید. بنابراین این موضوع از اهمیت دوچندانی برخوردار است. اما در عمل، در کنوانسیون‌ها و استانداردهای بین‌المللی و نیز قوانین و مقررات داخلی، جایگاه قربانیان تروریسم به‌خوبی تبیین نشده است.

متأسفانه، در حوزه‌ی تروریسم، با خالهای قانونی جدی مواجهیم. اسناد موجود در این زمینه، یا ناقص و غیرمتناسب هستند، یا مشکلات اجرایی دارند و در عمل نمی‌توانند نیازهای واقعی قربانیان را برآورده کنند. بهتر است بدانیم که اسناد موجود در حوزه‌ی قربانیان جرم و قربانیان تروریسم، در سطح جهانی به دو دسته تقسیم می‌شوند: اسنادی که به قربانیان جرم (به‌طور عام) پرداخته‌اند، و اسنادی که به قربانیان تروریسم اختصاص دارند.

کنوانسیون ۱۹۸۵ سازمان ملل در مورد قربانیان جرم، که یکی از اسناد معتبر در این حوزه است، هیچ اشاره‌ای به قربانیان تروریسم نکرده است. همچنین، مصوبات حقوق بشری سازمان ملل نیز تا پیش از سال ۲۰۰۶، توجه چندانی به حقوق قربانیان تروریسم و نقض حقوق بشر آن‌ها در جریان حملات تروریستی نداشته‌اند. به بیان دیگر، ما سال‌ها با فقدان کامل حقوق قربانیان تروریسم در عرصه‌ی بین‌المللی مواجه بوده‌ایم.

اسناد بین‌المللی در حوزه‌ی قربانیان تروریسم: یکی از مهم‌ترین اسنادی که پس از سال‌ها، سرانجام در سال ۲۰۰۶ (مصادف با ۱۳۸۵) به تصویب رسید، سند راهبردی جهانی مبارزه با تروریسم است. این سند چهار بخش دارد که در بخش اول و چهارم آن، برنامه‌ها و اقداماتی در حوزه‌ی حمایت از قربانیان تروریسم مدنظر قرار گرفته است. از جمله:

- ارتقای هماهنگی بین‌المللی برای حمایت از قربانیان؛
- توجه به موضوع تحقیق و پیگیری وضعیت قربانیان تروریسم؛
- همدلی با قربانیان و خانواده‌های آن‌ها و تلاش برای احیای زندگی عادی.

اما ایراد اصلی این سند این است که اجرای این اقدامات، صرفاً به صورت داوطلبانه از سوی کشورها پیش‌بینی شده است؛ بنابراین، سندی غیرالزام‌آور است. در حالی که برای تضمین حقوق قربانیان، به یک سند الزام‌آور و حقوقی نیاز داریم.

اسناد اروپایی و اقدامات اتحادیه‌ی اروپا: در اتحادیه‌ی اروپا نیز گام‌هایی در این زمینه برداشته شده است. تصمیم چارچوبی ۲۰۰۱ که به بحث جایگاه قربانیان در دادرسی کیفری پرداخت، حقوق قربانیان جرم را در دادرسی کیفری مشخص کرد. سپس در سال ۲۰۱۲، دستورالعمل ۲۹/۲۰۱۲/EU به‌عنوان سندی کامل‌تر به تصویب رسید که دایره‌ی قربانیان را گسترش داد و نه تنها قربانیان مستقیم، بلکه قربانیان غیرمستقیم (مانند خانواده‌ها و افراد نزدیک) را نیز شامل شد. همچنین، کمیسیون پیشگیری از تروریسم در سال ۲۰۰۵، بندهای حمایتی و حفاظتی از قربانیان تروریسم را مورد توجه قرار داد و توصیه‌هایی در زمینه‌ی جبران خسارت و حمایت از قربانیان ارائه کرد.

یادداشت تفاهم مادرید (۲۰۱۲) و استانداردهای بین‌المللی: یکی از مهم‌ترین اسنادی که می‌توان به‌عنوان مرجع از آن یاد کرد، یادداشت تفاهم مادرید است که در سال ۲۰۱۲ در کنفرانسی در مادرید به تصویب رسید. این سند که در ۱۷ بند تنظیم شده، مجموعه‌ای از استانداردهای مناسب برای حمایت از قربانیان تروریسم را دربردارد و معمولاً در رویه‌های بین‌المللی از آن استفاده می‌شود. این یادداشت تفاهم در سال ۲۰۱۴ به‌عنوان یک سند مرجع در حوزه‌ی حمایت از قربانیان تروریسم تثبیت شد.

وضعیت در ایران: قوانین و چالش‌ها: در کشور ما، با توجه به اینکه حدود دو دهه است که با انواع اقدامات تروریستی و حملات هدفمند مواجه هستیم — از ترور دانشمندان هسته‌ای و فرماندهان نظامی تا حملات به زنان و کودکان بی‌گناه — ضرورت توجه به حقوق قربانیان بسیار جدی است. بر اساس برخی آمارهای غیررسمی، ایران حدود ۲۴ هزار قربانی مستقیم ترور داشته است که از این میان، ۱۷ هزار نفر مربوط به ترورهای گروهک منافقین است. دانشمندان هسته‌ای ما نیز هدف یک ترور سیستماتیک و هدفمند بوده‌اند که با روش‌های مختلفی چون انفجار، بمب‌گذاری در خودرو، مسمومیت و غیره، تعداد ۱۵ نفر از آن‌ها به شهادت رسیده‌اند.

قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم (۱۳۹۴): در ایران، قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم در سال ۱۳۹۴ به تصویب رسید و در سال ۱۳۹۷ بازنگری شد. در ماده‌ی یک این قانون، تعریف تأمین مالی تروریسم جرم‌انگاری شد و مصادیقی از اقدامات تروریستی مطرح گردید. اما نکته‌ی مهم این است که خود اقدامات تروریستی را جرم‌انگاری نکردیم و در این زمینه با خلأ مواجهیم. لایحه‌ای که در این خصوص در دولت تصویب شده و در مجلس در دست بررسی است، امیدواریم به زودی به تصویب برسد.

آیین‌نامه‌ی اقدام مالی هدفمند (۱۳۹۴): یکی از اقدامات مؤثر در کشور، تصویب آیین‌نامه‌ی اقدام مالی هدفمند در تاریخ ۱۳۹۴/۹/۲۹ است. این آیین‌نامه، که در دولت و سپس در مجلس تأیید شد، از مشکلات موجود در قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم می‌کاهد. ماده‌ی ۵ قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم، تعیین مصادیق افراد و نهادهای مرتبط با تروریسم را تنها به یک قاضی خاص محدود کرده بود؛ اما آیین‌نامه‌ی جدید، این مشکل را برطرف کرده و یک کارگروه تخصصی در شورای عالی امنیت ملی تشکیل داده است. اعضای این کارگروه شامل مقامات قضایی با سابقه‌ی بیش از ۲۰ سال و همچنین نمایندگان مرکز اطلاعات مالی هستند. نکته‌ی بسیار مهم این است که وقتی این کارگروه، یک شخص را در فهرست اشخاص و نهادهای تحت حمایت مالی تروریستی قرار دهد، با صدور دستور، تمام اموال او در کل کشور بلافاصله مسدود می‌شود. این یک اقدام کاملاً پیشگیرانه است که در عین حال، با سرعت بالا انجام می‌شود. البته اگر شخص مورد نظر معترض باشد، می‌تواند به دادستانی مربوطه مراجعه و پرونده‌ی خود را پیگیری کند؛ با این تفاوت که بار اثبات، بر عهده‌ی دولت است و قاضی نیز اختیار صدور دستور را در صورت عدم احراز دارد.

اما چالش‌های جدی‌ای نیز در این مسیر وجود دارد:

۱. دسترسی به داده‌ها: حجم عظیمی از داده‌های لازم در اختیار شرکت‌های دانش‌بنیان، مؤسسات مالی و شرکت‌های خصوصی است. گرفتن این داده‌ها، خود یک چالش حقوقی و فنی بزرگ است.
 ۲. تحلیل داده‌ها: تحلیل این حجم انبوه از اطلاعات، نیازمند سامانه‌های پیشرفته و تخصص‌های ویژه است که در حال حاضر با کمبود نیروی متخصص و تجهیزات مناسب مواجهیم.
 ۳. همکاری شرکت‌ها: باید شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی ملزم شوند که داده‌های مورد نیاز را در اختیار نهادهای قضایی و اطلاعاتی قرار دهند؛ اما این موضوع نیازمند الزامات قانونی روشن است.
 ۴. محدودیت در اختیار: در تبصره‌ای از آیین‌نامه، تفویض اختیار فقط به رئیس قوه‌ی قضائیه شده است؛ در حالی که بهتر است این اختیار به دادستان‌های کل کشور و سایر مقامات قضایی نیز داده شود تا فرآیند با سرعت بیشتری پیش رود.
- موضوع دیگر و بسیار اساسی، دسترسی قربانیان به اطلاعات و مشارکت در دادرسی است. قربانیان باید حق دسترسی به پرونده، اطلاعات مربوط به تحقیقات و امکان حضور و اظهارنظر در محاکم را داشته باشند. همچنین باید از حق دسترسی به وکیل مدافع، جبران خسارت و حمایت‌های روانی و اجتماعی برخوردار باشند.

در ایران، دادسراها برای تمامی افراد امکان دسترسی فراهم کرده‌اند و هر کسی که خود را قربانی اقدامات تروریستی بداند، می‌تواند از طریق دفاتر خدمات الکترونیک قضایی، مراجع انتظامی یا مستقیماً از طریق دادسراها، طرح دعوا کند و خواستار پیگیری و جبران خسارت شود. اما با این حال، کاستی‌های بسیاری در این زمینه وجود دارد که نیازمند اصلاحات ساختاری و قانونی است.

دومین موضوع و مجموعه استانداردهای مهم، به نیازهای دفاعی و حمایتی قربانیان تروریسم در مراحل تحقیق و پیگرد قانونی بازمی‌گردد. یکی از مهم‌ترین این نیازها، فراهم کردن دسترسی قربانیان به عدالت است؛ بدین معنا که آن‌ها باید دسترسی لازم به اطلاعات پرونده را داشته باشند، بتوانند در محاکمات مشارکت فعال داشته باشند و آنچه بر سرشان آمده است را به‌درستی بیان کنند.

شما در دادگاهی که برای رسیدگی به جنایت‌های گروه موسوم به مجاهدین خلق تشکیل شد، دیدید که چه مسائل دقیق و ظریفی از سوی قربانیان مطرح گردید. از جمله نیازهای اساسی در این فرآیند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- دسترسی به وکیل مدافع در طول فرآیند دادرسی؛
 - پیشگیری از قربانی شدن ثانویه و بازرویداد آسیب‌های روانی؛
 - ارائه آموزش‌های حساسیت‌زا نسبت به وضعیت قربانیان به قضات، وکلا و سایر مشارکت‌کنندگان در فرآیند دادرسی.
- در این زمینه، لازم به ذکر است که در کشور ما، دسترسی به دادسرا برای همه میسر است. هر شخصی که ادعا کند قربانی یک جرم تروریستی است، به راحتی می‌تواند از طریق یکی از راه‌های زیر اقدام کند:
- دفاتر خدمات الکترونیک قضایی (که دسترسی آسان و غیرحضورى را فراهم می‌کنند)؛
 - مراجع انتظامی (نیروی انتظامی)؛
 - مراجعه مستقیم به دادسراها و مراجع قضایی.

یکی از موانع جدی در مسیر دسترسی به عدالت، موانع مالی است. گاهی اوقات، هزینه‌های دادرسی، از جمله هزینه کارشناسان و هزینه وکیل، می‌تواند مانعی برای پیگیری حقوقی باشد. اما قانون آیین دادرسی کیفری، این مانع را پیش‌بینی کرده است. بر اساس این قانون، اگر شاکی توان مالی برای پرداخت هزینه‌های دادرسی را نداشته باشد، این هزینه‌ها از اعتبارات قوه قضائیه تأمین می‌شود. همچنین، ماده ۱۰۰ قانون آیین دادرسی کیفری به شاکی این اختیار را داده است که از تحقیقات انجام‌شده (به جز مواردی که محرمانه اعلام شده‌اند) برداشت کرده و تصویر آن را دریافت نماید. این امر، شفافیت و دسترسی به اطلاعات را برای قربانیان تسهیل می‌کند. در مورد حق داشتن وکیل نیز باید گفت که این

حق به طور کامل در قوانین ما تثبیت شده است. در مواردی که بزه دیده توان مالی برای انتخاب وکیل نداشته باشد، قانون تصریح کرده است که برای او وکیل تسخیری تعیین شود.

قوانین حمایتی در ایران: خوشبختانه، در کشور ما چندین قانون حمایتی در حوزه های مختلف وجود دارد که می توانند در حمایت از قربانیان تروریسم، به ویژه کودکان و زنان، مورد استفاده قرار گیرند:

۱. قانون حمایت از اطفال و نوجوانان: در ماده ۳ این قانون، اقدامات تروریستی به عنوان یکی از مواردی که کودک را در معرض خطر قرار می دهد، تلقی شده است. این قانون سه حوزه ی پیشگیری، حمایت و پاسخگویی به عمل مجرمانه را پوشش می دهد.

۲. قانون حمایت از کودکان بی سرپرست و بدسرپرست.

۳. قانون تأمین زنان و کودکان بی سرپرست که در لایحه ی بودجه نیز به آن توجه شده است.

این سه قانون، چارچوب مناسبی برای حمایت از گروه های آسیب پذیر در برابر اقدامات تروریستی فراهم می آورند.

در خصوص دوره های آموزشی، باید گفت که قوه ی قضائیه دوره های آموزشی متنوعی را برای قضات برگزار می کند. اما رسیدگی به پرونده های قربانیان جرایم تروریستی، کاری بسیار دشوار و تخصصی است. قاضی ای که درگیر این پرونده ها می شود، دیگر یک قاضی شعبه و معمولی نیست؛ بلکه قاضی میدان است. او شبانه روز ندارد و در آن زمان طلایی که باید اطلاعات را جمع آوری و تحلیل کند، باید در صحنه های مختلف حاضر شود. یکی از قضات محترم تعریف می کرد که تنها چهار ساعت پس از وقوع حادثه، از روی صندلی خود برخاسته و به میدان حادثه رفته، صحنه را از نزدیک دیده و سپس بازگشته است. بعدها نیز مجبور شده برای بررسی یک شهر دیگر، مجدداً به محل برود و داده های مختلف را بشناسد و تحلیل کند.

پرونده های جرایم تروریستی امروزه به شدت با جرایم الکترونیکی ادغام شده اند و بحث های پیچیده ی امنیتی و سایبری در آن ها نقشی اساسی دارد. به همین دلیل، قاضی باید با مفاهیم زیر آشنا باشد:

- ادله ی الکترونیکی (که تقریباً تمام ادله در این پرونده ها دیجیتالی شده اند)؛
- داده های رمزنگاری شده و ارزش های دیجیتالی که به طور فزاینده ای در این پرونده ها ظاهر می شوند؛
- تحلیل داده های کلان برای کشف الگوهای رفتاری و ارتباطات پنهان.

بنابراین، حجم عظیمی از تخصص های میان رشته ای شامل حقوق، فناوری اطلاعات، امنیت سایبری، رمزرها و تحلیل داده ها، برای یک قاضی لازم است تا بتواند به درستی به پرونده های تروریستی رسیدگی کند. این امر، ضرورت آموزش های مستمر و به روز برای قضات را بیش از پیش نمایان می سازد. امیدواریم که با توسعه ی دوره های تخصصی، به کارگیری

فناوری‌های نوین و اصلاح قوانین، بتوانیم گام‌های مؤثرتری در جهت حمایت از قربانیان تروریسم و تضمین حقوق آن‌ها برداریم.

به‌طور خلاصه، حمایت از قربانیان تروریسم نیازمند مجموعه‌های از اقدامات است:

- جرم‌انگاری دقیق و جامع اقدامات تروریستی؛
 - تأمین مالی هدفمند برای پیشگیری و مبارزه؛
 - دسترسی آسان و عادلانه به مراجع قضایی و اطلاعات پرونده؛
 - جبران خسارت مناسب و به‌موقع؛
 - حمایت‌های روانی، اجتماعی و حقوقی از قربانیان و خانواده‌های آن‌ها؛
 - همکاری بین‌المللی در حوزه‌های اطلاعاتی و قضایی؛
 - استفاده از داده‌های کلان و تحلیل‌های هوشمندانه برای پیشگیری و شناسایی تهدیدات.
- ما امیدواریم که با اصلاح قوانین و مقررات داخلی و همچنین پیگیری مستمر در عرصه‌های بین‌المللی، بتوانیم گامی مؤثر در جهت حمایت از حقوق قربانیان تروریسم برداریم و از تکرار چنین فجایعی جلوگیری کنیم.

سخنرانی دکتر ابراهیم آزادگان، دانشیار گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف با عنوان «تأمل فلسفی در تاثیر رویدادهای مهم و تاریخی»:

بسیار خرسندم که در این جمع صمیمی حضور دارم. آنچه بیش از همه برای من اهمیت دارد، این است که بتوانیم در مورد موضوعات، به‌جای سطحی‌نگری، به‌صورت عمیق و فلسفی بیندیشیم. من اصرار دارم که در اینجا، بیش از هر چیز، به تأمل فلسفی بپردازیم؛ چراکه معتقدم بسیاری از مسائل، ریشه در ژرف‌ترین لایه‌های فکری و جهان‌بینی ما دارند.

تاریخ نشان داده که در مقاطع مهم، وقتی فیلسوفان به تأمل نشست‌اند، نظریه‌پردازی‌های فلسفی آن‌ها توانسته است مسیر تحولات اجتماعی و سیاسی را دگرگون کند. مانند چشمه‌ای که جویبارهایی از آن جاری می‌شود و سرنوشت اجتماع را تغییر می‌دهد. برای نمونه، انقلاب فرانسه را در نظر بگیرید. پس از آن رویداد بزرگ، فیلسوفان مختلفی به تحلیل پرداختند که اصلاً چه اتفاقی در فرانسه رخ داد؟ چه ناعدالتی‌هایی وجود داشت؟ مفهوم جمهوریت، آزادی، برابری و نظام سیاسی مناسب چیست؟ این‌ها سؤالاتی هستند که بدون تأمل فلسفی، قابل پاسخ‌گویی نیستند.

مثال دیگر، زلزله‌ی لیبون است که در قرن هجدهم رخ داد. یک زلزله‌ی طبیعی، چگونه می‌تواند به مسئله‌ای فلسفی بدل شود؟ چرا برخی وقایع در یک جامعه به کانون تفکر تبدیل می‌شوند و کتاب‌ها درباره‌شان نوشته می‌شود؟ چون با همه‌ی خداواری‌ها و باورهای رایج، نمی‌توان این فاجعه را توجیه کرد. پس فیلسوفان می‌آیند و بر روی آن مسئله تفکر می‌کنند و این تفکر، خود به مسئله‌ای مستقل تبدیل می‌شود.

یا سورن کی‌یرکگور، فیلسوف دانمارکی، وقتی با مدرنیته‌ی اروپا مواجه می‌شود، درمی‌یابد که مدرنیته با سرعت در حال تغییر زندگی بشر است؛ تکنولوژی در حال نفوذ، و مشکلات جدیدی در حال ظهور است. او دوباره به تأمل فلسفی می‌نشیند: مدرنیته چیست؟ انسان مدرن کیست؟ آیا واقعاً زندگی ما بهتر می‌شود؟ این‌ها پرسش‌هایی هستند که در گذرگاه‌های مهم تاریخ، باید به‌صورت فلسفی به آن‌ها پاسخ داد. به‌گمان من، کشور ما نیز در چنین گذرگاه حساسی قرار دارد. ما امروز بیش از هر زمان دیگر، نیازمند این نگاه فلسفی هستیم؛ به‌ویژه در مواجهه با فشارهای گسترده‌ای که در سال‌های اخیر بر ما وارد شده است.

تحریم‌ها؛ فراتر از یک مسئله‌ی صرفاً اقتصادی و فشار سیاسی؛ به عنوان مثال، بحث تحریم‌ها را در نظر بگیرید. من دوستی دارم که دکترای تخصصی در حوزه‌ی تحریم‌ها دارد. او به من گفت که کشورهای تحریم‌کننده، بیش از یکصد میلیارد دلار هزینه کرده‌اند تا سیستم تحریم‌های مالی را علیه ایران راه‌اندازی کنند. این یعنی زیرساختی عظیم که با فناوری‌های پیشرفته، هر تراکنش مالی ایرانی را رصد می‌کند و حتی با کارت و فناوری‌های تشخیص هویت، هر ایرانی را شناسایی می‌کند. چنین هزینه‌ی عظیمی، نشان می‌دهد که این فقط یک مسئله‌ی اقتصادی نیست. این یک پروژه‌ی تمدنی است. چرا باید این همه هزینه شود تا یک ملت در تنگنا قرار گیرد؟ این سؤال است که پاسخ آن را باید در لایه‌های عمیق‌تر فلسفی و هویتی جستجو کرد.

دیروز یکی از دوستان برای من تعریف می‌کرد که در سفارت آمریکا درخواست ویزا داده، اما به دلیل تحریم‌ها و سوابق، حتی ایمیل‌های دانشگاهی هم مسدود شده است. یعنی سیستم تحریم تا جایی پیش رفته که حتی ارتباطات علمی و دانشگاهی را هم نشانه گرفته است. این فقط تحریم اقتصادی نیست؛ این یک جنگ تمام‌عیار شناختی است.

اصل تناسب (Proportionality) و پاسخ به فشارها؛ پرسش این است: اصل تناسب را در اینجا چگونه باید رعایت کنیم؟ ما باید واکنشی متناسب با این فشارها داشته باشیم؛ چه این فشارها اقتصادی باشد، چه سیاسی، چه امنیتی. باید ببینیم چه خبر است که این همه فشار از سوی نظام سلطه به ما وارد می‌شود؟ ما که هستیم؟ اگر یک بار دیگر به خودمان برگردیم و خودمان را بهتر بشناسیم، شاید متوجه شویم که چرا این همه فشار بر ما وارد شده است. من خودم به‌شدت نسبت به این فشارها حساس هستم. ترورها، تحریم‌ها، جنگ‌ها، همه و همه نشان از یک تقابل عمیق و عظیم دارند. من می‌خواهم به جای شعارزدگی و سطحی‌نگری، برگردیم به ریشه‌هایمان، به هویت‌مان، به فلسفه‌ای که بر اساس آن زیست می‌کنیم.

بحث فلسفی: کرامت انسانی و دو نگاه متفاوت: به نظر من، ما امروز در یک تقابل عمیق بین‌المللی در تعریف انسان و کرامت انسانی درگیر شده‌ایم. اعلامیه‌های حقوق بشر همه از کرامت انسان سخن می‌گویند، اما پرسش این است: کرامت انسان یعنی چه؟ این کرامت بر چه مبنایی تعریف می‌شود؟

مطالعات من در این زمینه، مرا به دو رویکرد اصلی رسانده است:

رویکرد اول: نگاه کانتی (نگاه غربی مسلط): کانت، کرامت انسانی را بر دو محور استوار می‌کند:

- شخصیت (Personality): یعنی توانایی انسان برای قانون‌گذاری برای خود و دیگران؛

- آزادی (Freedom): یعنی توانایی انسان برای عمل مستقل از تمایلات و فشارهای بیرونی.

بر اساس این نگاه، هر انسان به دلیل برخورداری از این دو ویژگی، کرامت دارد و باید فی‌نفسه مورد احترام قرار گیرد. این یعنی انسان به‌عنوان یک موضوع، نه یک وسیله. در این نگاه، ارزش انسان بر اساس فاصله و نزدیکی به یک الگوی کامل سنجیده نمی‌شود، بلکه همه‌ی انسان‌ها به‌طور مساوی دارای کرامت هستند.

در این رویکرد، انسان موجودی است که با عقل خود، قوانین جهانی وضع می‌کند و خود را تحت آن قوانین درمی‌آورد. این قدرت تعقل و قانون‌گذاری، منشأ کرامت انسانی است. در نهایت، آنچه در این نگاه برجسته می‌شود، قدرت تسلط و کنترل‌کننده‌ی انسان بر خود، بر طبیعت و بر دیگران است.

رویکرد دوم: نگاه ایرانی-اسلامی (نگاه توحیدی): اما نگاه ما در فرهنگ ایرانی-اسلامی، بر اساس مبانی دیگری است. ما کرامت انسانی را بر اساس قدرت تسلط و کنترل‌کنندگی تعریف نمی‌کنیم؛ بلکه بر اساس نوعی تسلیم در برابر حقیقت متعالی، یک توجه مرکزی به امر قدسی و روحانی و طبیعی. در این نگاه، فضیلت برتر، سلطه یافتن بر دیگری نیست، بلکه تسلیم شدن در برابر رحمت و انرژی الهی است. هرچه انسان بیشتر خود را در برابر آن حقیقت متعالی خالی کند و تسلیم شود، کرامتش بیشتر می‌شود. این تفاوت، تفاوتی عمیق و بنیادین است.

تفاوت این دو نگاه، در عمل چه نتایجی دارد؟ در نگاه اول (نگاه غربی-کانتی)، انسان موجودی است که باید چیزی را برای خود مصادره کند، بر آن مسلط شود و آن را به سلطه خود درآورد. انسان ایده‌آل، ترانس‌هیومن (انسان‌وارهی برتر) است. بنابراین، فناوری برای تسلط بر طبیعت، بر دیگران و بر جهان توسعه می‌یابد. انسان می‌خواهد جهان را فتح کند، طبیعت را مهار کند و همه‌چیز را تحت سیطره‌ی خود درآورد. در این نگاه، رابطه‌ی انسان با جهان، رابطه‌ای استعماری و سلطه‌جویانه است.

اما در نگاه دوم (نگاه ایرانی-اسلامی)، ما به دنبال تسلط بر جهان نیستیم؛ بلکه به دنبال هم‌زیستی با جهان هستیم. ما درخت می‌کاریم، باغ می‌آفرینیم، با طبیعت زندگی می‌کنیم و انرژی خود را از طبیعت می‌گیریم. ما به دنبال پرورش طبیعت

و نورانیت آن هستیم. ما اصلاً با ایده‌ی کولونیالیسم (استعمار) هیچ قرابتی نداریم. در تاریخ، ما هرگز به دنبال استثمار و تسلط بر دیگران نبوده‌ایم.

تفاوت در نگاه به جهان و تکنولوژی: برای روشن‌تر شدن این تفاوت، اجازه دهید به چند مثال اشاره کنم:

در نگاه غربی: انسان مدرن به دنبال تسلط بر طبیعت و تبدیل آن به ابزاری برای منافع خود است. تکنولوژی، سلاحی برای فتح و مهار جهان است. در نگاه ایرانی: ما به دنبال تسلط بر طبیعت نیستیم؛ بلکه به دنبال رشد، پرورش و نورانیت هستیم. ما عاشق طبیعت‌ایم و با آن زندگی می‌کنیم.

این تفاوت در نگاه به جهان، به انسان، به جنگ و به خداوند، ما را در تقابلی جدی با تمدن غرب قرار می‌دهد. به همین دلیل است که فشارها بر ما تا این حد زیاد است. این فشارها، صرفاً اقتصادی یا نظامی نیست؛ بلکه فشارهای تمدنی و هویتی هستند.

به نظر من، ما ایرانی‌ها یک گوهر درونی داریم؛ یک گوهر زمردین که چشم‌های ما را می‌گشاید و ما را به پرورش و رشد دعوت می‌کند. این گوهر، همان نگاه توحیدی و متعالی به انسان و جهان است که در تقابل با نگاه سلطه‌جویانه‌ی غربی قرار دارد. اگر این تفکر را قویاً بشناسیم و به آن افتخار کنیم، می‌توانیم در برابر این همه فشار، نه فقط مقاومت کنیم، بلکه مسیر تمدنی خود را با قدرت ادامه دهیم. به همین دلیل است که این همه هزینه برای تحریم، جنگ و فشار بر ما صرف می‌شود؛ چون آن‌ها می‌دانند که این نگاه، یک الگوی بدیل برای زیستن ارائه می‌دهد. الگویی که در آن، انسان نه برای سلطه، بلکه برای عشق، نورانیت و هم‌زیستی آفریده شده است. امیدوارم که بتوانیم قلب خودمان را بیشتر بشناسیم و در جنگ نرم و سخت تفکر، بر اساس این شناخت، استوار بمانیم.

پنل سوم: حمله به زیرساخت‌های حیاتی از منظر حقوق بشردوستانه بین‌المللی

مقدمه‌ی دکتر احمد کاظمی دبیر پنل سوم و رییس کارگروه حقوق اقلیت‌های کرسی حقوق بشر دانشگاه شهید بهشتی:

بسم الله الرحمن الرحيم، عرض سلام و احترام دارم به حضور همه‌ی اساتید گرامی، دانشجویان عزیز، پژوهشگران محترم و تمامی شرکت‌کنندگان در این همایش. خوشحالم که در پنل سوم از همایش «جنگ دوازده‌روزه؛ جنگ تحمیلی دوم از منظر حقوق بین‌الملل بشردوستانه» در خدمت شما هستم. در ابتدا، لازم می‌دانم از جناب آقای دکتر صبوری پور، به‌خاطر پیگیری‌های مستمر و ارزشمندشان در برگزاری این همایش، که هم از نظر علمی و هم از نظر کاربردی بسیار مهم است،

صمیمانه تشکر کنم. همچنین از همه‌ی اساتید محترمی که دعوت ما را پذیرفتند و با حضور خود بر غنای این نشست افزودند، سپاسگزارم.

موضوع پنل سوم، «حمله به زیرساخت‌های حیاتی از منظر حقوق بین‌الملل بشردوستانه» است که در خدمت اساتید گرانقدری خواهیم بود و این موضوع را از ابعاد مختلف بررسی خواهیم کرد. محور اصلی بحث در سخنرانی نخست، اصل تناسب و اصل احتیاط در حمله به زیرساخت‌های دوگانه (دوگانه‌کاربردی) از منظر حقوق بین‌الملل بشردوستانه است؛ به‌ویژه با تأکید بر ماده‌ی ۵۷ پروتکل اول الحاقی ۱۹۷۷ که به مقررات حفاظت از غیرنظامیان در حملات اختصاص دارد. این موضوع برای ما از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چراکه در سال گذشته، دو بار مورد تجاوز نظامی گسترده قرار گرفتیم و زیرساخت‌های حیاتی کشور هدف حملات قرار گرفتند. بنابراین، به‌عنوان یک جامعه‌ی دانشگاهی و حقوقی، ضروری است که این موضوع را هم از منظر نظری و هم از منظر کاربردی، مورد بررسی دقیق قرار دهیم. جالب است که در سطح جهانی نیز، بسیاری از همایش‌های معتبر در حوزه‌ی حقوق بشردوستانه، به‌ویژه همایشی در بروژ بلژیک که هر سال توسط کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ و کالج اروپا برگزار می‌شود، یکی از پنل‌های اصلی خود را به همین موضوع اختصاص داده است. این نشان می‌دهد که بحث حمله به زیرساخت‌های حیاتی، یک دغدغه‌ی جهانی و به‌روز است.

در جنگ دوازده‌روزه، ما شاهد بودیم که زیرساخت‌های حیاتی متعددی مورد حمله قرار گرفتند. از جمله: بیمارستان فارابی و بیمارستان امام رضا (ع) در کرمانشاه؛ فاز ۱۴ پالایشگاه پارس جنوبی؛ حملات سایبری به بانک‌ها؛ حمله به ساختمان صدا و سیما؛ حمله به زندان اوین؛ و موارد دیگری از این دست. این حملات نشان می‌دهند که زیرساخت‌های حیاتی به‌طور عمدی و با اهداف خاصی هدف قرار گرفته‌اند.

چارچوب حقوقی: ماده ۵۲ و تعریف هدف نظامی: ماده‌ی ۵۲ پروتکل اول الحاقی، هدف نظامی را این‌گونه تعریف می‌کند: اشیایی که به‌واسطه‌ی ماهیت، مکان، هدف یا کاربری خود، در شرایط حاکم در زمان درگیری، به‌طور مؤثر در عملیات نظامی مشارکت دارند و تخریب، تصرف یا بی‌اثر کردن آن‌ها، مزیت نظامی مشخصی فراهم می‌آورد. پرسش اساسی این است: آیا حمله به زیرساخت‌های حیاتی، نقض این قانون محسوب می‌شود؟ پاسخ روشن است: بله، طبیعتاً نقض محسوب می‌شود؛ حتی زمانی که این زیرساخت‌ها دوگانه‌کاربردی (Dual-Use) هستند؛ یعنی هم برای اهداف نظامی و هم برای مصارف غیرنظامی (مانند انرژی، ارتباطات، آب) مورد استفاده قرار می‌گیرند، حملات به آنها به سادگی مجاز نیست. این موضوعی است که سرکار خانم دکتر امینی‌نیا در ادامه، به تفصیل به آن خواهند پرداخت و انشاءالله ابعاد حقوقی آن را بررسی خواهند کرد. امیدواریم که این پنل، بتواند گامی مؤثر در جهت روشن‌سازی ابعاد حقوقی حمله به زیرساخت‌های حیاتی بردارد و زمینه‌ساز تدوین راهکارهایی برای حمایت بیشتر از این زیرساخت‌ها در درگیری‌های مسلحانه باشد.

سخنرانی دکتر عاطفه امینی‌نیا، عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی با عنوان «بررسی اصل تناسب و احتیاط در حملات به زیرساخت های دوگانه (نظامی و غیرنظامی) براساس ماده ۵۷ پروتکل الحاقی»:

در جنگ دوازده‌روزه، شاهد بودیم که بسیاری از زیرساخت‌ها هدف حملات قرار گرفتند. با این بهانه که این زیرساخت‌ها جنبه‌ی دوگانه (دوگانه‌کاربرد) دارند، حملات به آن‌ها شدت گرفت. از جمله‌ی این زیرساخت‌ها می‌توان به نیروگاه‌ها اشاره کرد؛ نیروگاه‌هایی که هم برای مصارف غیرنظامی و هم برای تأمین انرژی پایگاه‌های نظامی استفاده می‌شوند. همچنین مراکز مخابراتی، سامانه‌های ارتباطی و زیرساخت‌های انرژی نیز به‌همین ترتیب، کارکرد دوگانه دارند. حتی تأسیسات هسته‌ای نیز در عین حال که مصارف صلح‌آمیز دارند، می‌توانند در پشتیبانی از عملیات نظامی نقش ایفا کنند. از سوی دیگر، جاده‌ها، پل‌ها و شبکه‌های حمل‌ونقل نیز از جمله‌ی زیرساخت‌های دوگانه محسوب می‌شوند؛ زیرا هم در اقتصاد و هم در جابه‌جایی نیروهای نظامی کاربرد دارند.

چالش تفکیک در زیرساخت‌های دوگانه: موضوع زیرساخت‌های دوگانه، یکی از حساسترین چالش‌های حقوق بین‌الملل بشردوستانه است. چرا که در اینجا مرز میان کاربری نظامی و غیرنظامی بسیار باریک و مبهم است. به عبارت دیگر، زیرساخت‌هایی مانند نیروگاه‌های برق، سامانه‌های مخابراتی، تأسیسات آب و فاضلاب، جاده‌ها و پل‌ها به‌طور همزمان می‌توانند هم اهداف نظامی و هم اهداف غیرنظامی را تأمین کنند. بنابراین، اصل تفکیک (*Distinction*) در اینجا با چالش جدی مواجه می‌شود.

پرسش بنیادین این است: چگونه می‌توان در چنین شرایطی، میان اصول ضرورت نظامی، تناسب، احتیاط و انسان‌دوستی تعادل برقرار کرد؟ همه‌ی ما می‌دانیم که اصل تفکیک، ایجاب می‌کند که میان اهداف نظامی و غیرنظامی تمایز قائل شویم. اما در مورد زیرساخت‌های دوگانه، تشخیص این تمایز بسیار دشوار است. از یک سو، اصل ضرورت نظامی به ما می‌گوید که در صورت وجود یک هدف نظامی مشروع، حمله به آن مجاز است. اما از سوی دیگر، اصل تناسب و احتیاط، ما را ملزم می‌کند که پیش از هر حمله‌ای، تمامی جوانب را بسنجیم و از خسارات جانبی بیش از حد جلوگیری کنیم.

تفسیر موسع از «هدف نظامی» و خطرات آن: مشکل اینجاست که اگر مفهوم «هدف نظامی» را به‌صورت موسع و گسترده تفسیر کنیم، عملاً هر زیرساختی را می‌توان به بهانه‌ی کارکرد دوگانه، هدف قرار داد. این همان خطری است که در مورد ماده‌ی ۵۲ پروتکل اول الحاقی نیز وجود دارد. ماده‌ی ۵۲، هدف نظامی را این‌گونه تعریف می‌کند: اشیایی که به‌واسطه‌ی ماهیت، مکان، هدف یا کاربری خود، در شرایط حاکم در زمان درگیری، به‌طور مؤثر در عملیات نظامی مشارکت دارند و تخریب، تصرف یا بی‌اثر کردن آن‌ها، مزیت نظامی مشخصی فراهم می‌آورد. اما هنگامی که این تعریف به‌صورت

موسع تفسیر شود، حتی تأسیسات غیرنظامی صرف نیز ممکن است به عنوان هدف نظامی تلقی شوند. در حالی که برای مشروعیت حمله به یک زیرساخت دوگانه، باید سه شرط به طور همزمان احراز شود:

۱. هدف نظامی بودن؛ یعنی آن شیء، مشارکت مؤثر در عملیات نظامی داشته باشد.
۲. مزیت نظامی مشخص؛ یعنی تخریب آن، مزیت نظامی معین و قابل ارزیابی به همراه داشته باشد.
۳. رعایت کامل اصول تناسب و احتیاط در زمان حمله.

اصل تناسب؛ معیار سنجش خسارات: بر اساس اصل تناسب، خساراتی که به غیرنظامیان و تأسیسات غیرنظامی وارد می شود، نباید در مقایسه با مزیت نظامی مستقیم و مشخصی که از حمله حاصل می شود، بیش از حد باشد. به عبارت دیگر، خسارت انسانی و مادی جانبی نباید از مزیت نظامی مورد انتظار فراتر رود.

نکته ی مهمی که باید به آن توجه کرد، این است که خسارت، صرفاً به خسارت مستقیم محدود نمی شود، بلکه خسارت های جانبی، عوارض زنجیره ای و عواقب ثانویه نیز باید مورد محاسبه قرار گیرد. برای مثال، حمله به یک نیروگاه برق، ممکن است علاوه بر تخریب خود نیروگاه، منجر به قطع برق بیمارستان ها، اختلال در تصفیه ی آب، فلج شدن سیستم های ارتباطی و در نهایت، تلفات غیرنظامی گسترده ای شود که این موارد، همه در سنجش تناسب باید لحاظ گردند.

اصل احتیاط و ماده ی ۵۷ پروتکل اول الحاقی: شاید مهم ترین ضمانت اجرایی برای رعایت این اصول، ماده ی ۵۷ پروتکل اول الحاقی باشد که مجموعه ای از تدابیر و اقدامات احتیاطی را برای طرف های درگیر تعیین کرده است. این اقدامات عبارتند از: بررسی و ارزیابی دقیق پیش از حمله؛ ۲. انتخاب مناسب ترین وسیله و روش حمله برای به حداقل رساندن خسارات جانبی؛ ۳. صدور هشدار قبلی در صورت امکان، به ویژه زمانی که حمله ممکن است بر جمعیت غیرنظامی تأثیر بگذارد؛ ۴. لغو یا تعلیق حمله در صورت آشکار شدن این موضوع که حمله با اصول تناسب و احتیاط مغایرت دارد. بر اساس ماده ی ۵۷، مسئولیت رعایت این تدابیر، تنها بر عهده ی فرماندهان نظامی نیست، بلکه بر عهده ی تمامی تصمیم گیرندگان و مجریان عملیات نظامی است.

حمله به زیرساخت های ایران در جنگ دوازده روزه: در جنگ دوازده روزه، متأسفانه شاهد بودیم که بسیاری از مراکز و زیرساخت هایی که ماهیتاً دوگانه کاربردی بودند، هدف حملات قرار گرفتند؛ اما در بسیاری از موارد، حتی زیرساخت هایی که کاملاً غیرنظامی بودند و هیچ کارکرد نظامی نداشتند، مورد حمله واقع شدند. برای مثال، بیمارستان ها (مانند بیمارستان فارابی و بیمارستان امام رضا در کرمانشاه)، تأسیسات غیرنظامی، ساختمان صدا و سیما و زندان اوین، همگی مصادیقی از حملات به زیرساخت های صرفاً غیرنظامی بودند.

بنابراین، هر چند زیرساخت های دوگانه چالش های خاص خود را در شناسایی هدف نظامی ایجاد می کنند، اما این به معنای جواز حمله به هر زیرساختی نیست. صرفاً به دلیل اینکه یک زیرساخت، کاربری نظامی نیز دارد، نمی توان آن را هدف مشروع

حمله تلقی کرد؛ مگر اینکه همه‌ی شرایط مندرج در ماده‌ی ۵۲ و ماده‌ی ۵۷ به‌طور کامل احراز شوند و اصول ضرورت، تناسب، تفکیک و احتیاط به‌دقت رعایت گردند.

در نهایت، باید تاکید کرد که حقوق بین‌الملل بشردوستانه تلاشی است برای آنکه در میان هیاهوی سلاح‌ها، صدای انسانیت به گوش برسد و کرامت انسانی، حتی در اوج مخاصمات مسلحانه، حفظ شود.

دکتر احمد کاظمی دبیر پنل سوم همایش:

خیلی ممنونم و سپاسگزارم از سرکار خانم دکتر امینی‌نیا، عضو هیئت علمی محترم دانشکده‌ی حقوق دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز، به‌خاطر توضیح جامع و تفصیلی که از اصل تناسب و احتیاط در حملات به زیرساخت‌های دوگانه، در پرتو ماده‌ی ۵۷ پروتکل الحاقی اول (پروتکل اول الحاقی) ارائه دادند. در ابتدای همایش، بحث ماده‌ی ۵۱ منشور مطرح شد و آقای دکتر عسکری به خوبی اشاره کردند که چگونه تفسیرهای موسع و غیرحقوقی می‌تواند در واقع بحث ماده‌ی ۵۱ منشور و دفاع مشروع را به نقض غرض تبدیل کند. بحث زیرساخت‌های دوگانه‌ای که خانم دکتر فرمودند، همین وضعیت را دارد؛ یعنی ما می‌توانیم هر زیرساختی را هدف حمله قرار دهیم، به این بهانه که کارکرد دوگانه دارد یعنی کارکرد نظامی نیز دارد. این‌گونه، می‌توان به هر نیروگاه برقی حمله کرد، صرفاً به این بهانه که ممکن است برق پایگاه نظامی از آن تأمین شود. طبیعتاً این تفسیرهای موسع، در حقوق بین‌الملل بشردوستانه قابل قبول نیست. اصل تناسبی که خانم دکتر اشاره کردند، در واقع یک معیار مشخصی را به‌نظر من تعیین نمودند؛ نه فقط خسارات مستقیم، بلکه خسارات جانبی، عوارض جانبی یا زنجیره‌ای و عواقب ثانویه‌ای که حمله به یک زیرساخت ایجاد می‌کند. این موارد طبیعتاً می‌توانند آن تناسب را برهم بزنند و در نتیجه، حمله ممنوع می‌شود. در جنگ دوازده‌روزه و همچنین جنگ چهل‌روزه، بسیاری از زیرساخت‌هایی که مورد حمله قرار گرفتند، حتی زیرساخت‌های دوگانه هم نبودند؛ یعنی کاملاً آشکار بود که این‌ها زیرساخت‌های غیرنظامی هستند.

موضوع دومی که در خدمت شما عزیزان خواهیم داشت، بحث حملات به زیرساخت‌های حیاتی به‌مثابه‌ی جنایت جنگی است. یعنی وقتی که زیرساخت دیگر هدف نظامی نباشد، یا اصولی چون تناسب و احتیاط رعایت نشود، این حملات ماهیت جنایت جنگی پیدا می‌کنند. در ماده‌ی ۸ اساسنامه‌ی رم (اساسنامه‌ی دیوان بین‌المللی کیفری)، تعریف جنایت جنگی و مصادیق آن، که بالغ بر بیست محور است، دیده شده است.

برای تبیین این موضوع، در خدمت سرکار خانم دکتر سیفی، دانش‌آموخته‌ی محترم حقوق بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی هستیم.

سخنرانی دکتر آناهیتا سیفی، عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی با عنوان «حمله به زیرساخت های حیاتی به مثابه جنایت جنگی»:

اصولاً هیچ تعریف حقوقی از "زیرساخت های حیاتی" به عنوان تعریف جامع و قابل قبول همه ارایه نشده است که دلایل خاص خود را دارد. با توجه به ممنوعیت مطلق حمله به زیرساخت های حیاتی غیرنظامی، به نظر می رسد که توجه به اصل تناسب در این موارد ضرورتی ندارد. همچنین، به نظر می آید که این اصل در مورد زیرساخت های با کاربری دوگانه (نظامی و غیرنظامی) نیز قابل اجرا نباشد؛ چرا که این گونه زیرساخت ها علی الاصول باید غیرنظامی تلقی شوند و حمله به آنها ممنوع است.

البته، برخی این نظر را دارند که در خصوص زیرساخت های دوگانه باید اصل تناسب جاری باشد و بر این اساس، اگر حمله از مزیت نظامی قطعی بیشتری نسبت به خسارت وارده برخوردار باشد، می توان آن را توجیه کرد. اما گروهی دیگر بر این باورند که چنین نگرشی در بسیاری از مواقع نمی تواند حمله به این زیرساخت ها را نامشروع تلقی کند. از آنجا که اغلب زیرساخت های حیاتی یا دوگانه، در زمره تأسیساتی هستند که باید مصون از تعرض باشند، نمی توان حمله به آنها را به عنوان اهداف مشروع نظامی پذیرفت. خصوصاً که در مخاصمات اخیر، شاهدیم زیرساخت های خطرناکی همچون مراکز هسته ای، حتی بدون کاربرد نظامی، مورد حمله قرار می گیرند؛ نمونه های آن را در جنگ دوازده روزه به وضوح مشاهده کردیم.

در حوزه عملیات سایبری، برخی بر این باورند که اگر حمله به زیرساخت های حیاتی منجر به خسارت فیزیکی نشود، ممنوع نخواهد بود. این تفسیر موسع از اصل تفکیک، عملاً به مشروعیت بخشیدن به عملیات سایبری نظامی عمدی علیه زیرساخت های حیاتی منجر می شود که امری قابل قبول نیست. اولاً، احراز رابطه مستقیم بین اختلال در یک زیرساخت حیاتی و خسارت فیزیکی جدی به غیرنظامیان، حداقل در کوتاه مدت دشوار است. خسارت جدی معمولاً به سرعت آشکار نمی شود و در بازه زمانی طولانی تر خود را نشان می دهد. ثانیاً، بررسی گستره و میزان این خسارت، تابعی از متغیرهای متنوعی است که از جامعه ای به جامعه دیگر متفاوت است؛ برای مثال، آثار روانی و تمایلات فردی-اجتماعی ناشی از تخریب زیرساخت ها، به سهولت قابل اصلاح نیستند و ما امروز شاهد این پیامدها در جوامع درگیر مخاصمه هستیم.

اگر این تفسیر پذیرفته شود، به نتیجه ای متناقض می رسیم: از یک سو، حمله به یک خانه مسکونی از منظر مقررات بشردوستانه نامشروع تلقی می شود، اما از سوی دیگر، زیرساخت هایی که تأمین کننده نیازهای اساسی میلیون ها نفر هستند، فاقد این حمایت دانسته می شوند. چنین تفسیری به هیچ وجه با متن و روح اصول تفکیک و تناسب هماهنگی ندارد و به راحتی مورد سوءاستفاده قرار می گیرد. بنابراین، ما به یک تفسیر پویا نیاز داریم؛ تفسیری که در پرتو آن، تعرض به زیرساخت های حیاتی (اعم از غیرنظامی محض یا با کاربری دوگانه) به طور مطلق ممنوع اعلام شود، فارغ از هرگونه خسارت مادی یا جانی.

لازم به تأکید است که اگر متخصصان این ممنوعیت را در عمل رعایت نمی‌کنند، این امر نمی‌تواند به نادیده گرفتن آن بینجامد؛ بلکه برعکس، نقض این ممنوعیت، مسئولیت بین‌المللی، جبران خسارت، مسئولیت کیفری فردی و قابلیت طرح در دیوان کیفری بین‌المللی (ماده ۸ اساسنامه رم) را به دنبال دارد.

در خصوص ضمانت‌اجرای این ممنوعیت، علی‌رغم اعتراض برخی نهادهای غیردولتی همچون کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، متأسفانه در مخاصمات امروزی شاهد این تخلفات هستیم. مبارزه با بی‌کیفری در این حوزه عمدتاً توسط دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) دنبال شد. در سال ۲۰۲۴، این دیوان با صدور قرارهای بازداشت، گام مهمی برداشت:

اولین قرار در تاریخ ۵ مارس ۲۰۲۴، به درخواست دادستان و توسط شعبه مقدماتی دوم، علیه دو تن از افسران عالی‌رتبه نیروهای مسلح فدراسیون روسیه صادر شد. دومین مورد قرارها نیز در تاریخ ۲۴ ژوئن ۲۰۲۴، در چارچوب وضعیت اوکراین، علیه مقامات ارشد نظامی روسیه صادر گردید. در هر دو مورد، اتهامات مربوط به جنایات‌های جنگی در قالب وارد کردن خسارات شدید به غیرنظامیان و اموال غیرنظامی، و حمله به اموال غیرنظامی بر اساس اساسنامه رم مطرح شد. شعبه مقدماتی تشخیص داد که دلایل متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد میزان خسارت ناشی از حملات به زیرساخت‌های انرژی اوکراین، بسیار فراتر از مزیت نظامی مورد نظر بوده و نقض اصل تفکیک، منجر به خسارت جانی و مالی به اقشار آسیب‌پذیر نظیر سالمندان، زنان و کودکان شده است.

این اقدام دیوان کیفری بین‌المللی، این پیام روشن را مخابره می‌کند که حمله به زیرساخت‌های حیاتی در مخاصمات مسلحانه، قطعاً مسئولیت کیفری فردی را به دنبال خواهد داشت. این پدیده باید به عنوان یکی از جنایات‌های ارتكابی در مخاصمات مسلحانه مورد توجه قرار گیرد.

حال ممکن است این سوال مطرح شود که چرا دیوان در قبال حملات اوکراین به برخی زیرساخت‌های روسیه (مانند پالایشگاه‌ها) اقدامی انجام نداده است؟ این امر دلایل مشخصی دارد: اولاً، روسیه عضو اساسنامه دیوان نیست، در حالی که اوکراین پس از دو بار پذیرش موردی صلاحیت دیوان، سرانجام در تاریخ ۲۴ اکتبر ۲۰۲۴ اساسنامه را تصویب کرد و از اول ژانویه ۲۰۲۵ لازم‌الاجرا شد. ثانیاً، هیچ دولتی تخریب زیرساخت‌های روسیه توسط اوکراین را به عنوان جنایت جنگی به دیوان ارجاع نداده است، در حالی که حملات روسیه به زیرساخت‌های اوکراین توسط حداقل چهار و سه کشور به دیوان ارجاع شده و دادستان با استناد به این مدارک، تحقیقات را آغاز و در نهایت به صدور قرارهای بازداشت منجر شد.

در جمع‌بندی نهایی، از منظر مقررات بین‌المللی، حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی در مخاصمات مسلحانه با پذیرش دقیق اصل تفکیک میان اموال غیرنظامی و اهداف نظامی، قوت بیشتری می‌یابد. با این حال، خطر تعرض به این زیرساخت‌ها نه تنها در زمان جنگ، بلکه در زمان صلح نیز وجود دارد؛ مانند ساخت سدهای ترکیه بر روی دجله و فرات که حیات سوریه و عراق را تحت تأثیر قرار داده، یا افزایش وابستگی دولت‌ها به فناوری‌های اطلاعاتی و الکترونیکی که امنیت سایبری را به یکی از چالش‌های اصلی تبدیل کرده است.

هر دولتی نسبت به اعمال خود که منجر به نقض تعهدات بین‌المللی شود، مسئول است؛ حتی در صورتی که به طور غیرمستقیم به دولت مهاجم کمک یا مساعدت کند. موضوعاتی چون جرم‌انگاری حملات سایبری، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها و بهره‌گیری از اسناد حقوق بشری و بشردوستانه (مانند پروتکل الحاقی کنوانسیون‌های ژنو) از جمله مباحث قابل طرح هستند.

نهایتاً، با توجه به ناکارآمدی ضمانت‌اجراهای موجود و شکاف عمیق میان هنجار و اجرا که بنیادی‌ترین چالش حقوق بین‌الملل معاصر است، وقتی سازوکارهای رسمی در بازدارندگی از متجاوزان ناکام می‌مانند، دولت‌ها ناگزیر به سمت مفهوم «خودیاری» و بازدارندگی سوق می‌یابند. این مفهوم در چارچوب حقوق مسئولیت دولت‌ها به رسمیت شناخته شده و امکان اتخاذ اقدامات متقابل را برای وادار کردن طرف ناقض به رعایت تعهدات فراهم می‌کند.

در واقعیت سیاست بین‌الملل، بسیاری از دولت‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که صرف اتکا به قواعد حقوقی بدون پشتوانه قدرت، نمی‌تواند مانع از حمله به زیرساخت‌ها شود. از این رو، بازدارندگی به عنوان مکملی ضروری برای حقوق بین‌الملل مطرح می‌شود. هرچند این منطق ممکن است با آرمان‌های محض حقوقی فاصله داشته باشد، اما در عمل، یکی از محدود ابزارهای کارآمد برای حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی محسوب می‌شود؛ چراکه هنجارهای موجود، حاصل یک فرایند تاریخی و پیچیده هستند که در بستر تجارب تلخ جنگ‌های مدرن شکل گرفته‌اند و باید به سمت کارآمدی بیشتر حرکت کنند.

دکتر احمد کاظمی مدیر پنل سوم همایش و مدیر کارگروه حقوق اقلیت های کرسی حقوق بشر دانشگاه شهید بهشتی:

در ادامه‌ی مباحث مطرح‌شده و با بهره‌گیری از صحبت‌های پایانی خانم دکتر سیفی، به سومین محور یعنی واکنش‌های بین‌المللی به حملات علیه زیرساخت‌های حیاتی می‌پردازیم. این واکنش‌ها در اشکال مختلفی از سوی سازمان‌های بین‌المللی و نیز در رویه‌ی قضایی بین‌المللی مشاهده شده است.

برای نمونه، در مورد غزه، دادستان دیوان کیفری بین‌المللی، قرارهای بازداشتی را برای سران رژیم اسرائیل صادر کرد که یکی از اتهامات مطرح‌شده، حمله به منابع آب و برق غزه (به‌عنوان مصداقی از زیرساخت‌های حیاتی) بود. همچنین در پرونده‌ی اوکراین، قرارهای بازداشتی علیه مقامات و فرماندهان نظامی روسیه (از جمله وزیر دفاع و برخی فرماندهان ارشد) به دلیل حملات به زیرساخت‌ها و نیروگاه‌های برق اوکراین در زمستان صادر شد.

نکته‌ی قابل تأمل اینکه، علی‌رغم گزارش سازمان ملل مبنی بر حملات اوکراین به برخی زیرساخت‌های روسیه، تاکنون اقدام مشابهی از سوی دیوان علیه مقامات اوکراینی صورت نگرفته است. یکی از دلایل این امر، به ماده‌ی ۱۲۴ اساسنامه‌ی رم بازمی‌گردد که با رویکرد تشویقی به کشورهای جدید، این امکان را می‌دهد که برای هفت سال می‌توانند از رسیدگی دیوان به عملکرد فرماندهان و رهبران شان، مصون باشند. اوکراین نیز از این فرصت استفاده کرده است.

در مورد رویه‌های قضایی دیگر نیز، موارد مشابهی وجود داشته است. اما در خصوص جنگ دوم (جنگ دوازده‌روزه)، وضعیت تا حدودی متفاوت است. به عنوان نمونه، در مورد اوکراین، حتی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای در چارچوب «اتحاد برای صلح» به تصویب رسید که بخشی از آن تحت تأثیر همین حملات به زیرساخت‌ها بود؛ برای کشور ما، چنین اقدامی علیه امریکا و رژیم اسرائیل در مجمع عمومی سازمان ملل انجام نشد.

در این بخش، از صحبت‌های خانم دکتر اخوان، مدیر محترم بخش بین‌الملل موسسه صیانت از حقوق زنان، در خصوص واکنش‌های بین‌المللی به حملات به زیرساخت‌های حیاتی ایران بهره‌مند خواهیم شد.

سخنرانی دکتر بهار اخوان، مدیر بین‌الملل موسسه صیانت از حقوق زنان با عنوان «مطالعه موردی واکنش بین‌المللی به تخریب زیرساخت‌های حیاتی»:

یکی از موضوعات اساسی که باید به آن پرداخت، الگوی رفتاری مشخصی است که آمریکا و رژیم صهیونیستی در حملات خود به زیرساخت‌های حیاتی کشورها دنبال می‌کنند. این حملات به صورت موردی و پراکنده نیست، بلکه در مراحل مشخصی طراحی و اجرا می‌شود:

- مرحله اول: هدف، وارد کردن شوک اولیه و ایجاد فشار حداکثری بر کشور هدف است؛ از این رو، ابتدا به زیرساخت‌های حیاتی (مانند آب، برق، انرژی و...) حمله می‌شود.
- مرحله دوم: در صورت نرسیدن به هدف اولیه، برای افزایش فشار اجتماعی بر مردم و دولت، حملات به سمت زیرساخت‌های اقتصادی و چرخه‌های تولیدی معطوف می‌شود.
- مرحله نهایی: وقتی بحث آتش‌بس و پذیرش شروط مطرح می‌شود، حملات بر روی زیرساخت‌هایی متمرکز می‌شوند که بازسازی و ترمیم آنها هزینه‌های بسیار سنگینی برای کشور هدف به همراه دارد.

ما این الگو را در جنگ دوازده‌روزه (حمله به زندان اوین) و همچنین در جنگ چهل‌روزه (تهدیدهای ترامپ برای حمله به نیروگاه‌ها) به وضوح مشاهده کردیم. شناخت این الگوی رفتاری از این جهت اهمیت دارد که مستندسازی و انعکاس آن به سازمان ملل و مجامع حقوق بشری باید متناسب با همین مراحل و با دقت انجام شود.

واکنش‌های بین‌المللی به این حملات را می‌توان در سه سطح زیر دسته‌بندی کرد:

الف) سازمان‌ها و نهادهای حقوق بشری (با تأکید بر صلیب سرخ): بر اساس تجربه و دیدارهایی که پس از جنگ دوازده‌روزه با مقامات صلیب سرخ (مدیر بخش خاورمیانه که ایران را نیز پوشش می‌دهد) داشتیم، و نیز بیانیه‌های منتشرشده، این

سازمان صراحتاً اعلام کرده است که حمله به زیرساخت‌ها و افراد غیرنظامی را به صورت صریح محکوم نمی‌کند. حوزه مسئولیت (ماموریت) صلیب سرخ صرفاً بر پایه‌ی گفت‌وگو با طرفین درگیر است، بدون آنکه طرف متجاوز را مشخص کند یا اقدامی برای پایان جنگ انجام دهد. آنها صرفاً به طرفین یادآوری می‌کنند که باید قواعد حقوق بشردوستانه را رعایت کنند؛ همان‌گونه که در شعارشان آمده: «جنگ‌ها هم باید قانون داشته باشند».

واکنش مقامات حقوق بشری، به ویژه دبیرکل سازمان ملل، صریح‌تر بوده است. دبیرکل با محکومیت اقدام تجاوزکارانه رژیم اسرائیل، هشدارهای خود را نسبت به تبعات منطقه‌ای اعلام کرد. اما هنگامی که تاسیسات هسته‌ای ایران مورد حمله قرار گرفت، ایشان این اقدام را «خطرآفرین» دانست و به صراحت محکوم کرد.

سازمان‌هایی مانند دیده‌بان حقوق بشر و عفو بین‌الملل که عموماً رویکردی سیاسی و مغرضانه نسبت به ایران داشته‌اند، در جنگ دوازده‌روزه ناچار شدند موضعی متفاوت بگیرند. آنها با انتشار گزارش جامعی از تصاویر ماهواره‌ای و گزارش‌های ارسالی، حمله به زندان اوین را جنایت جنگی تلقی کردند و بر لزوم پیگیری قضایی و کیفری آن تأکید نمودند. همچنین یونسکو، ساختمان صدا و سیما را به عنوان یک زیرساخت رسانه‌ای غیرنظامی معرفی کرد که نباید هدف نظامی محسوب شود.

ایران از معدود کشورهایی است که از دهه ۶۰ تاکنون دارای گزارشگر ویژه حقوق بشر در سازمان ملل بوده و هم‌اکنون هفتمین گزارشگر، خانم مای ساتو، عهده‌دار این مسئولیت است.

اهمیت گزارش‌های این مقام از آن جهت است که:

- دو گزارش رسمی به مجمع عمومی و شورای حقوق بشر ارائه می‌دهد که به عنوان اسناد رسمی ثبت می‌شوند.
- پیش از هر گزارش، فراخوان عمومی برای دریافت گزارش‌های تخصصی از سازمان‌های غیردولتی و جامعه مدنی اعلام می‌کند.

نکته‌ی تحول‌آفرین و جدید این است که جنگ دوازده‌روزه دقیقاً مصادف با زمان تهیه‌ی گزارش ایشان برای مجمع عمومی بود. در ابتدا، موضوع فراخوان ایشان درباره‌ی سیاست‌های مواد مخدر در ایران بود، اما پس از جنگ و با تلاش گسترده‌ی جامعه مدنی، سمن‌ها و نخبگان ایرانی، خانم مای ساتو موضوع فراخوان خود را تغییر داد و محور اصلی را به جنگ، پیامدهای حملات اسرائیل و آمریکا، و حمله به زیرساخت‌های حیاتی اختصاص داد.

دستاورد مهم این بود که در گزارش رسمی ایشان به مجمع عمومی در آبان‌ماه، ده بند اول به طور مستقیم به زیرساخت‌های حیاتی پرداخته شد. ایشان:

- اقدامات را تجاوزکارانه و محکوم کرد.
- در بند هفتم، حمله به زندان اوین و تاسیسات غیرنظامی را نقض اصول بنیادی بشر دانست.

• در بند سیزدهم، حمله به صدا و سیما و نیز تاسیسات هسته‌ای ایران را به صراحت محکوم کرد و به تلفات غیرنظامیان، مراکز درمانی و واحدهای مسکونی اشاره نمود.

این گزارش به عنوان یک سند رسمی و قابل استناد در سازمان ملل ثبت شده و می‌تواند در پیگیری‌های قضایی بین‌المللی (چه از سوی دولت و چه از طریق ارجاع) مورد استفاده قرار گیرد.

همچنین هیئت حقیقت‌یاب که از سال ۱۴۰۱ برای ایران تشکیل شده است (با وجود رویکرد سیاسی آن)، در آخرین فراخوان خود برای اجلاس شصت و یکم شورای حقوق بشر، یکی از بندهای اصلی را به زیرساخت‌های حیاتی اختصاص داد. اگرچه این هیئت عموماً بر فشارهای حقوق بشری علیه ایران متمرکز است، اما ناچار شد بحث زیرساخت‌ها را نیز در گزارش خود بگنجاند.

پس از جنگ دوازده‌روزه، برای اولین بار یک نشست ویژه در سازمان ملل با محوریت حمله به مدرسه میناب (و نه علیه ایران، بلکه برای ایران) برگزار شد که در آن هم دولت ایران و هم ۱۵ نهاد مدنی ایران به سخنرانی پرداختند. تعامل مستمر جامعه مدنی، دانشگاهیان و سمن‌ها با گزارشگر ویژه، منجر به تغییر فراخوان و گنجانیدن موضوع زیرساخت‌ها در گزارش رسمی شد.

با وجود این در هر دو جنگ (دوازده‌روزه و چهل‌روزه)، آمار و اطلاعات دقیق و یکپارچه‌ای از میزان خسارت به زیرساخت‌ها تهیه نشده است. فقدان یک مرجع رسمی برای اعلام آمار واحد، کار را برای سمن‌ها و جامعه مدنی در ارائه گزارش به سازمان ملل دشوار کرده است. به جز مورد مدرسه میناب، در سایر حملات نتوانسته‌ایم حساسیت لازم را در مورد جنایت‌های جنگی و پیامدهای بشردوستانه ایجاد کنیم.

با توجه به تجربه‌ی جنگ چهل‌روزه، سمن‌ها درخواست خود را مبنی بر تغییر فراخوان گزارشگر ویژه به موضوع جنگ چهل‌روزه و حملات به زیرساخت‌ها ارائه دادند و خوشبختانه خانم مای ساتو با این درخواست موافقت کردند. هم‌اکنون فراخوان جدید ایشان تا ۱۹ تیرماه فعال است و فرصت مناسبی برای ارسال گزارش‌های تخصصی با محوریت زیرساخت‌های حیاتی فراهم شده است. جامعه مدنی، دانشگاهیان و فعالان حقوق بشر می‌توانند با تهیه‌ی گزارش‌های مستند، دقیق و مبتنی بر شواهد (شامل تصاویر ماهواره‌ای، آمار خسارات، پیامدهای انسانی و اقتصادی) به این فراخوان پاسخ دهند. نکته پایانی که باید تاکید کنم این است که هر یک از ما، به عنوان شهروند، استاد دانشگاه، دانشجو یا فعال حقوق بشر، می‌توانیم با ارتباط مستقیم با مقامات حقوق بشری، نقش مؤثری در انعکاس واقعیت‌ها و پیگیری حقوقی این حملات داشته باشیم. تجربه‌ی جنگ دوازده‌روزه نشان داد که این تعاملات، هرچند کوچک، می‌تواند به تغییر موضع‌گیری‌های رسمی بین‌المللی منجر شود.

دکتر احمد کاظمی مدیر پنل سوم همایش

با تشکر، این نکته را اضافه نمایم که واکنش های بین المللی به بحث حمله به زیر ساخت های حیاتی کشورمان به مثابه جنایات جنگی، نیز متأسفانه درگیر استانداردهای دوگانه بوده است. شبیه همان استاندارد های دوگانه ای که در جنگ های اوکراین و غزه و یا در سایر موارد بوده است. به نظر من، مصداق بارز نقض ممنوعیت حمله به زیرساخت ها، در جنگ ۱۹۹۹ بالکان یعنی حملات ناتو به یوگسلاوی سابق (صربستان) بود که ناتو آشکارا به خیلی از زیرساخت های صربستان مستقیماً حمله کرد تا بلگراد را به تسلیم وادار نماید؛ علی رغم اینکه بعداً دادگاه ویژه یوگسلاوی سابق تشکیل شد اما بنظر می رسد دادگاه تحت تاثیر فشارهای سیاسی، به بهانه اینکه نقض عامدانه اصل تناسب از سوی فرماندهان ناتو احراز نشده است، از احراز جنایت جنگی خودداری کرد.

اما در هر حال، تلاش ها و تحرکات مجامع دانشگاهی، حقوق بشری و سمن ها و گروه های غیردولتی در خصوص مستند سازی حملات به زیرساخت های حیاتی ایران در جریان جنگ های ۱۲ روزه و ۴۰ روزه، می تواند در فعال کردن این مجامع برای محکومیت این نوع حملات، شناسایی آنها به مثابه جنایت جنگی و جلوگیری از تکرار آن، تاثیرگذار باشند. در پایان مجدد از همه اساتید و سخنرانان تشکر می کنم و امیدوارم این همایش در تقویت نگاه حقوقی به تجاوزات دشمن موثر باشد.

پایان